

استراتژی اسرائیل در منطقه خاورمیانه و تأثیرات آن بر جمهوری اسلامی ایران

دکتر محمدرضا ملکی*

چکیده

تحولات جهان پس از جنگ سرد، منطقه خاورمیانه را هم به عنوان یکی از کانون‌های مهم سیاست بین‌المللی، تحت تأثیر قرار داده است. در این میان، تقابل مواضع سیاسی و امنیتی ایران و اسرائیل با هم، حساسیت و اهمیت بیشتری یافته است. فروپاشی بلوک شوروی و پایان یافتن جهان دوقطبی، با افزایش هژمونی آمریکا و تحکیم موقعیت اسرائیل در منطقه مصادف شد که مهمترین پیامد آن سقوط رژیم صدام حسین به عنوان تهدیدی در برابر منافع آمریکا و امنیت اسرائیل در منطقه محسوب می‌شود. با این وجود، همچنان به دلیل نامشخص بودن فرایند صلح خاورمیانه و نگرانی اسرائیل از دستیابی برخی کشورهای منطقه به سلاح‌های گشتار جمعی، این کشور محیط خاورمیانه را ناامن و تهدیدآمیز می‌داند و بر این اساس، استراتژی جدید امنیتی خود را در محدوده خاورمیانه جدید (خاورمیانه بزرگ) که جمهوری اسلامی ایران را نیز دربرمی‌گیرد تعریف می‌کند. ایران نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی، موقعیت راهبردی‌اش با کشور اسرائیل در دوره حکومت پهلوی را به موضع خصمانه تبدیل کرده است. این دشمنی در شرایط کنونی در دو زمینه، یعنی فرایند صلح خاورمیانه و ادعای دستیابی ایران به سلاح‌های گشتار جمعی، بیشترین حساسیت را برای دکترین امنیتی

* عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

اسرائیل در پی داشته و از این طریق، به تجدید تعادل استراتژیک در منطقه انجامیده است. مقاله حاضر، به بررسی چالش‌ها و تهدیدات ناشی از این شرایط و محیط امنیتی جدید در برابر جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد، و با توجه به تحول جدید در صف‌بندی اعراب و فلسطینی‌ها در قبال اسرائیل و در جهت پذیرفتن واقعیت اسرائیل و برقراری صلح با آن کشور از یک سو، و قدرت بازدارندگی اتمی اسرائیل از سوی دیگر، بر فرصت‌های پیش روی سیاست خارجی جمهوری اسلامی با هدف تأمین منافع ملی تأکید می‌گذارد.

کلید واژه‌ها

دکترین امنیتی اسرائیل، منطقه خاورمیانه جدید، جمهوری اسلامی ایران، روند صلح خاورمیانه، سلاح‌های کشتار جمعی، بازدارندگی اتمی اسرائیل، تعادل جدید قدرت، اعراب و فلسطینی‌ها، رادیکالیسم اسلامی، ناسیونالیسم عرب در برابر پان عربیسم، جهان پس از جنگ سرد و نظام بین‌المللی دوقطبی.

مقدمه

به رغم سقوط رژیم صدام، اسرائیل کماکان محیط امنیتی خاورمیانه را تهدیدآمیز می‌داند. آن کشور این تهدید را در نامعلوم بودن فرایند صلح خاورمیانه و نگرانی در مورد دستیابی برخی کشورهای منطقه به سلاح‌های کشتار جمعی و موشک‌های دوربرد می‌بیند. این شرایط چالش‌های فراوانی را فراروی برنامه‌ریزان نظامی و تصمیم‌گیران سیاسی اسرائیل قرار داده است. کوچکی اسرائیل و در نتیجه زخم‌پذیری آن از یک سو و نگرانی از دسترسی کشورهای منطقه خاورمیانه به سلاح‌های کشتار جمعی و موشک‌های دوربرد و بی‌نتیجه ماندن روند صلح از سوی دیگر از جمله موجهاتی است که آن کشور را بر آن داشته است تا در سالهای اخیر محدوده استراتژیک خود را گسترش دهد.

امروزه اسرائیل محدوده استراتژیک خود را در بستر خاورمیانه جدید تا دریای سیاه در شمال، خلیج عدن در جنوب، تنگه جبل الطارق در غرب و آسیای مرکزی، قفقاز و دریای خزر در شرق می‌داند. بنابراین مرز استراتژیک اسرائیل دیگر نه فقط به کشورهای عرب همسایه یعنی

مصر، اردن، سوریه و لبنان یعنی دشمنان سنتی سابق و لاحق آن کشور محدود نیست بلکه کمربند استراتژیک اسرائیل کشورهای دورتر از آن، یعنی جمهوری اسلامی ایران را نیز دربرمی‌گیرد.

پیروزی انقلاب اسلامی، ایران را از موضع یک رابطه راهبردی با اسرائیل در دوران حکومت پهلوی به موضع خصومت شدید با آن کشور درآورد و سبب شد که ایران در قبال اسرائیل و مسائل آن دستورکاری را در پیش گیرد که تندتر از مواضع اکثر دولت‌های عرب باشد. کشوری که زمانی در چارچوب اتحاد نانوشته پیرامونی (اسرائیل، ایران، ترکیه و نیز ایتوپی) از یک رابطه راهبردی برجسته با اسرائیل برخوردار بود با وقوع انقلاب اسلامی، آن رابطه راهبردی درهم ریخته شد و در نتیجه تمام تماس‌های رسمی بین دو کشور خاتمه یافت و بدین ترتیب بود که اسرائیل همگام با آمریکا به دشمنان راهبردی ایران تبدیل شدند. در نتیجه این تحول سرمایه‌های متقابلاً راهبردی به بدی‌های راهبردی تبدیل شدند و شرکای راهبردی (اسرائیل و ایران) به دشمنان راهبردی یکدیگر تغییر شکل دادند. این تحولات با سرعتی خارق‌العاده مسیر کلیه امور را عوض کرد. جمهوری اسلامی ایران با آرمان فلسطین در مبارزه علیه اسرائیل قویاً همدلی نمود چراکه برای نشان دادن جوهره اعتبار اسلامی، نظام جدید در ایران باید یک موضع ضد اسرائیلی اتخاذ می‌نمود که جمهوری اسلامی تا به امروز مواضع ایران را در قبال اسرائیل و مسائل مربوط به آن در این راستا هدایت و حفظ کرده است. در بستر چنین شرایطی، اسرائیل، ایران را در دو زمینه یعنی مخالفت این کشور با فرایند صلح خاورمیانه (و طبعاً حمایت از گروه‌های فلسطینی و حزب‌الله) و نیز ادعای دستیابی ایران به سلاح‌های کشتار جمعی، خطرناک‌ترین دشمن خود می‌داند. با توجه به این تحولات و نگرانی‌هاست که اسرائیل در دو دهه اخیر لزوم انجام تغییراتی را در دکترین امنیتی خود در دستور کار داشته است و برای برقراری تعادل استراتژیک بین خود و دشمنانش به برتری نظامی، صنعتی و اطلاعاتی به تحکیم مرزهای خود دست زده است و آنگونه بازدارندگی را ایجاد کرده است که هیچ کشور عرب از سال ۱۹۷۳ به بعد نتوانسته است به فکر تجاوز به اسرائیل بيفتد. اسرائیل بر این باور است که هنوز بعضی از کشورهای عرب و نیز ایران طالب نابودی دولت یهود هستند. لذا برگزیده بازدارندگی اتمی نیز پافشاری می‌کند و آن را به عنوان پایه‌ای برای پذیرش تدریجی خود توسط دشمنانش می‌داند و این بازدارندگی را برای جبران کمی وسعت کشور یهود، فقدان عمق استراتژیک، عدم توازن ساختاری در منطقه و

زخم‌پذیری در مقابل حملات سلاح‌های متعارفی و غیرمتعارفی لازم می‌داند. اما تداوم مواضع ایران در قبال فرایند صلح خاورمیانه و حمایت از گروه‌های فلسطینی و حزب‌الله و ادعای مطروحه از سوی اسرائیل و کشورهای همسایه با آن درخصوص عدم شفافیت در مورد برنامه‌های هسته‌ای و سلاح‌های دوربرد، ایران را با چالش‌هایی مواجه کرده است. ایران تاکنون هزینه‌های سیاسی و اقتصادی زیادی را در این رابطه متحمل شده است. تداوم این روند مسلماً ایران را با چالش‌های جدیدی روبه‌رو خواهد کرد. تحولات جدید در عراق، ایران را در معرض تهدیدات جدی قرار داده است، چراکه اسرائیل با آسودگی خاطر از مرز شرقی خود (عراق) امروزه مستقیماً ایران را تهدید اصلی در برابر خود می‌بیند. این تحقیق بر آن است که در شرایط و محیط امنیتی جدید به بررسی چالش‌ها و تهدیدات فراروی جمهوری اسلامی ایران از سوی اسرائیل بپردازد و فرصت‌های فراروی ایران را با هدف تأمین منافع ملی مورد بررسی قرار دهد.

اسرائیل در دوران جنگ سرد جایگاه اسرائیل در خاورمیانه

به رغم موقعیت جغرافیایی اسرائیل در قلب خاورمیانه، بسیاری از اسرائیلی‌ها به‌طورکلی از اینکه به کشور خود در ابعاد سیاسی، اقتصادی و یا فرهنگی به عنوان بخشی از خاورمیانه نگاه کنند، تمایلی ندارند. این وضعیت اساساً ریشه در خصومت دیرینه دولت‌های عرب نسبت به اسرائیل دارد که آن کشور را در محاصره خود دارند و از شناختن واقعیتی به نام اسرائیل احتراز می‌جویند، [۱] به نحوی که قریب به شش دهه است که قضیه خصومت اعراب و اسرائیل چهره غالب سیاست خاورمیانه بوده است. [۲] دولت یهود از زمان موجودیت خود در سال ۱۹۴۸ با جنگ عجیب بوده است و عملاً این دولت از میان مناقشه سر بر آورده است و به جز برخی موارد استثنا، خصومت پیش گفته با اسرائیل تا زمان حاضر تداوم یافته است. [۳]

اختلافات تاریخی، مذهبی، فرهنگی و زبانی بین اسرائیلی‌ها و اعراب نیز در دور ساختن اسرائیل از خاورمیانه نقش مهمی ایفا کرده است. این جدایی بین اسرائیل و خاورمیانه توسط جامعه دانشگاهی اسرائیل نیز نهادینه شده است. مثلاً مطالعات اسرائیل از فهرست مطالعاتی

بخش‌های مربوط به تاریخ اسلام و خاورمیانه مجزا شده و در بخش مطالعات یهودی، تاریخ عمومی، علوم سیاسی و یا اخیراً بخش مطالعات اسرائیل متمرکز شده است. همچنین بسیاری از کانون‌های اندیشه‌ساز اسرائیلی که به امور خاورمیانه می‌پردازند مطالعات اسرائیل را از دستور کار خود خارج کرده‌اند. با وجود این نوع گرایش‌ها در محافل دانشگاهی و غیره، هنوز بسیاری از اسرائیلی‌ها جدایی بین اسرائیل و خاورمیانه را غیرقابل توجیه می‌دانند و به رغم مستثنی کردن اسرائیل از خاورمیانه توسط دولت‌های عرب، بر این باورند که آن کشور نقش مهمی در توازن و حفظ تمامیت خاورمیانه و سیستم‌های عربی ایفا کرده است. بنابراین کماکان از اسرائیل باید نه به‌عنوان «اسرائیل در خاورمیانه» بلکه «اسرائیل و خاورمیانه» سخن به میان آورد. [۴] امروزه بعد از گذشت شصت سال از تأسیس اسرائیل در قنبر خاورمیانه، آن کشور مراحل اولیه ملت‌سازی را گذرانده و اینک اسرائیل در بسیاری جهات یک جامعه غربی صنعتی در کانون خاورمیانه است. [۵]

به‌طور کلی این کشور از نقطه نظر قوم‌مداری سیاسی در کانون سه مدار به شرح زیر: مدار اول، دولت‌های عرب و فلسطینی‌ها، مدار دوم، دولت‌های غیرعرب و یا غیرمسلمان و اقلیت‌ها و بالاخره مدار سوم، ابرقدرت‌ها، اروپایی‌ها و جهان سوم قرار گرفته است. نیاز عاجل اسرائیل به حمایت اقتصادی، سیاسی و نظامی از طرف غرب و نیز پیامدهای مناقشه اعراب و اسرائیل سبب شد که اسرائیل، زمانی که توسط جهان عرب مورد تحریم بود و دسترسی محدودی به برخی کشورهای خاورمیانه و اقلیت‌ها داشت، در ابتدا دو مدار اول و دوم را پشت سرگذاشته و در نتیجه عرصه‌های اصلی دیپلماتیک خود را در واشنگتن، لندن، پاریس و حتی مسکو متمرکز سازد. این شرایط نامساعد اسرائیل را ناچار ساخت که در جست و جوی سنگر باثباتی از طریق پیوستن به گروه‌بندی‌های غربی که موجودیت فیزیکی اسرائیل را ضمانت می‌نمودند، دیوار انزوای اعراب را فرو می‌ریختند و به اسرائیل به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای در سطحی برابر با سایر بازیگران عرب در نظام خاورمیانه شناسایی اعطا می‌کردند، باشد. [۶]

این تلاش اسرائیل در شرایطی صورت می‌گرفت که آن دولت در پاییز سال ۱۹۴۸ اساساً جهت‌گیری سیاست خارجی خود را بر مبنای روابط متعادل و متوازن با شرق و غرب قرار داده

بود. [۷] در این رابطه دیوید بن گوریون^۱ اولین نخست‌وزیر اسرائیل به شورای موقت دولت یهود اعلام کرده بود که: «ما دارای دوستانی در شرق و غرب هستیم. ما نمی‌توانستیم جنگ خود را با اعراب (جنگ ۱۹۴۸) بدون دریافت کمک‌های مهم از دولت‌های متعددی در شرق و غرب اداره کنیم.» [۸]

اما اسرائیل در طی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ تلاش‌های گوناگونی را به عمل می‌آورد تا به سازمان‌های دفاعی غرب که علیه اتحاد شوروی بودند مثل فرماندهی خاورمیانه، سازمان دفاعی خاورمیانه و ناتو یا تشکل‌های سیاسی - اقتصادی از جمله مشترک‌المنافع بریتانیا و بازار مشترک اروپایی وابسته شود. [۹] اسرائیل در ابتدا به شوروی‌ها اطمینان خاطر داده بود که آن کشور هرگز به یک پیمان تهاجمی علیه بلوک کمونیست ملحق نخواهد شد. معذالک روش آن کشور در جلب حمایت خود در مقابل سازمان دفاعی خاورمیانه در ابتدا از طریق درخواست پذیرش در ناتو و عدم موفقیت در این رابطه، جست و جوی یک پیمان دفاعی دوجانبه با ایالات متحده بود که روس‌ها را عمیقاً خشمگین کرد. از این مقطع بود که روس‌ها تلاش‌های خود را در تأمین منافع اعراب متمرکز کردند. بدین صورت که بین ماه‌های مارس و دسامبر سال ۱۹۵۴ که مسائل مربوط به مناقشه اعراب و اسرائیل هشت بار در سطح شورای امنیت مطرح شد، هیأت نمایندگی شوروی در هر مورد حمله علیه اسرائیل را هدایت کرد و این سیاست طرفداری از اعراب از این مقطع به بعد تقویت شد. نتیجه مستقیم دوستی شوروی با دولت‌های عرب «پیشرو» اضمحلال بیشتر روابط با اسرائیل بود که در اشکال مختلف تجلی یافت.

اسرائیل به عنوان «عامل» امپریالیسم غرب اعلام شد و تجاوزات آن کشور به مرزهای کشورهای عرب محکوم گردید. [۱۰] و این شرایط به انزوای اسرائیل در درون خاورمیانه کمک نمود.

درحالی که از نقطه نظر جغرافیایی، جایگاه این کشور در خاورمیانه غیرقابل انکار بوده و هست، معذالک برخی علمای سیاسی به خاطر مشکلاتی که برخاسته از این انزوای اسرائیل در درون سیستم خاورمیانه است و نیز به سبب پیوندهای اقتصادی آن کشور با اروپا و ایالات متحده و جهت‌گیری فرهنگی غربی، در تعریف جایگاه و نقش اسرائیل در خاورمیانه با مشکل

1. David Ben-Gurion

مواجهند. حتی بعضی از صاحب نظران، اسرائیل را در عداد کشورهای جهان چهارم به حساب آورده‌اند. یا برخی دیگر نیز تا آنجا پیش رفته‌اند که در تحلیل‌های خود از سیاست‌های منطقه‌ای، اسرائیل را مستثنی می‌سازند. معذالک به رغم این مواضع و گرایش‌ها، بررسی دقیق‌تر جایگاه اسرائیل، ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که اسرائیل از زمان استقلال در سال ۱۹۴۸، نقش قانونی در سیاست‌های منطقه‌ای خاورمیانه ایفا نموده است.

اما دیوار رد و انکار اسرائیل از جانب اعراب که بعد از سال ۱۹۴۸ آن کشور را در محاصره خود داشت موجب شد که سیاستمداران آن کشور به کشف کشورهایی که در دومین مدار، در پیرامون اسرائیل قرار داشتند، یعنی کشورهای مسلمان غیرعرب (ترکیه و ایران)، کشورهای مسیحی یا کشورهایی که دارای هویت مسیحی بودند (اتیوپی و لبنان) و اقلیت‌های قومی غیرعرب (اکراد و ارامنه) موفق گردند. [۱۱]

این کشف برخاسته از این نگرش دیرپای اسرائیل بود که «دشمن دشمن من، دوست من است». لذا آن کشور این نگرش را در سرلوحه سیاست‌های خود قرار داد و برای سال‌های بسیار به عنوان راهنمای روابط خود با مسیحیان مارونی لبنان، کردهای عراق، مسیحیان سیاه‌پوست جنوب لبنان، ایران و ترکیه مسلمان غیرعرب و دروزی‌های درون و بیرون اسرائیل به کار گرفت. رویکرد اسرائیل در این مسئله در هم شکستن محاصره و انزوای منطقه‌ای خود از طریق برقراری روابط با کشورهای غیرعرب واقع در پیرامون خاورمیانه چون ایران، ترکیه و اتیوپی بود، کشورهایی که هر یک به دلایلی عمیقاً از توسعه ناصریسم و کمونیسم نگران بودند. [۱۲]

گرچه روابط با بعضی از اینها قبلاً توسط آژانس یهود برقرار شده بود، معذالک از سال ۱۹۴۸ به بعد این روابط اهمیتی سیاسی یافت. بعد از نبرد سوئز در سال ۱۹۵۶ اسرائیل تلاش نمود که روابط خود را با ترکیه، ایران و اتیوپی در قالب استراتژی جدید مستحکم نماید. این استراتژی به عنوان «اتحاد پیرامونی»^۱ شناخته شد.

هدف این استراتژی، مهار امواج ناصریسم در خاورمیانه بود زیرا تلاش جمال عبدالناصر برای اتحاد کشورهای عرب و نیز همکاری با اتحاد شوروی به عنوان تهدیدی جدی علیه منافع دولت‌های غیرعرب پیرامون دیده شده بود. اسرائیل، ایران و ترکیه به ویژه در عرصه‌های

1. Periphery Alliance

اطلاعاتی و امنیتی با یکدیگر همکاری نمودند. با کم رنگ شدن تهدید ناصریسم، ترکیه به سمت مرکز اصلی فعالیت خود یعنی در درون اروپا روی آورد. همکاری بین اسرائیل، ایران و اتیوپی در طول دهه ۶۰ و اواخر دهه ۷۰ ادامه یافت، اما همواره در معرض تبلیغات اعراب متخاصم بود و هرگز به طور رسمی این روابط نهادینه نشد. انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ در ایران و رشد نفوذ شوروی در اتیوپی در طول دهه ۷۰ این دو ستون مهم سیاست منطقه‌ای اسرائیل را فرو ریخت. [۱۳]

با سقوط رژیم شاه و استقرار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷، تمام تماس‌های رسمی بین اسرائیل و ایران خاتمه یافت و بدین ترتیب اسرائیل همراه با ایالات متحده به شیطان بزرگ، شیطان کوچک و یا شیطان نزدیک تبدیل شد.

نظام جدید عناصر رادیکال در لبنان و فلسطین را مورد حمایت قرار داد. معذالک به رغم این قطع تماس‌ها، برای سال‌ها عناصر کلیدی در امور خارجی و محافل اطلاعاتی اسرائیل هنوز از تلاش‌ها در جهت احیای روابط گذشته با ایران حمایت می‌کردند. [۱۴]

اسرائیل و جهان عرب

اعراب به طور سنتی به اسرائیل به عنوان یک «منطقه خارجی» که در راستای منافع امپریالیسم غرب عمل می‌کند نگاه می‌نمایند و وجود آن را در قلب جهان عرب به عنوان چوبی در لایه‌لای چرخ‌های وحدت اعراب تلقی می‌کنند. آنها درحالی که به ایران و ترکیه به علت مسلمان بودن به عنوان بازیگران منطقه‌ای مشروع، گرچه نامطلوب، نگاه می‌کنند، به اسرائیل به عنوان یک بازیگر نامشروع توجه می‌شود و به نظر اعراب نابودی آن غیرقابل اجتناب است. گرچه شکست جهان عرب در حذف اسرائیل به این آگاهی منتج شده است که اسرائیل یک واقعیت پذیرفته شده است معذالک آن کشور کماکان به عنوان یک عامل خارجی در منطقه و نه جزئی از منطقه شناخته می‌شود. در دهه ۸۰ دو تن از محققین مهم مصری به نام‌های بهجت کورانی^۱ و علی دسوکی^۲ هنوز از اسرائیل به عنوان یک پدیده برون‌مرزی که اساساً در خدمت منافع غربی می‌باشد سخن به میان می‌آوردند. [۱۵]

1. Bahgat Korany

2. Ali Dessouki

سایر روشنفکران عرب نیز استدلال می‌نمودند که اسرائیل خطری فوری برای نظام عربی محسوب می‌شود. تنها در همین اواخر و در نتیجه جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ بود که نشانه‌هایی از تغییر در این مواضع و دیدگاه‌ها مشاهده شد. [۱۶] در واقع کنفرانس مادرید سال ۱۹۹۱ که خود محصول بحران کویت بود، سرآغاز امیدوارکننده‌ترین فرایند صلح بین اعراب و اسرائیل در طی نیم قرن محسوب می‌شود. [۱۷] در طی شش دهه گذشته تلاش اعراب برای تضعیف اهمیت و نفوذ اسرائیل در منطقه خاورمیانه تاکنون پنج نقش متضاد اما در حقیقت مکمل را برای آن کشور به شرح زیر رقم زده است:

۱. اسرائیل در نقش عامل وحدت

به خاطر اسرائیل بوده است که تاکنون همبستگی اعراب در موارد متعددی تحکیم یافته است. این نقش وحدت‌بخشی اسرائیل در تصمیمات اتحادیه عرب، اقدامات مشترک اعراب در گذشته مثل جنگ سال ۱۹۴۸، تحریم اسرائیل از سوی اعراب، جنگ رمضان سال ۱۹۷۳، تحریم نفتی اسرائیل و موارد مشابه دیده شده است. به عبارتی، اسرائیل در مواردی یک زمینه مناسب و مطلوب برای همکاری و همسویی در جهان عرب بوده است. نیاز به تحکیم قدرت در برابر اسرائیل توجیه سوده‌مندی برای رهبران عرب جهت گریز از سایر مسائل منطقه‌ای و داخلی آنها بود.

از سال ۱۹۴۸ به بعد نیل به وحدت عربی در ارتباط نزدیک با حذف اسرائیل بود، زیرا که موجودیت اسرائیل مانعی فیزیکی بر سر راه اجرای وحدت مورد نظر بود. ایدئولوژی گروه‌های پان‌عرب، آزادی فلسطین را با آزادی تمام جهان عرب پیوند زده بود. این گروه‌ها و سازمان‌ها، یک جهان عرب متحد را به عنوان کاراترین ابزار در مقابله با اسرائیل و صهیونیسم می‌شناختند. اولین پیش‌قراولان جنبش ملی فلسطین نیز اعتقاد داشتند که وحدت اعراب تنها راه منتهی به آزادی فلسطین است. [۱۸] اما تداوم چنین وحدتی در جهان عرب عملی نشد. شکست ارتش‌های عرب در جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ گرچه از یک نظر به تحکیم احساسات ملی‌گرایی اعراب کمک کرد و دولت‌های عرب را به یکدیگر نزدیک نمود، اما در توسعه مسئله وحدت اعراب کمکی نکرد. برعکس آن مسئله به تقویت گرایش‌های سوسیالیستی انقلابی به هزینه

وحدت اعراب انجامید. در این ارتباط لازم به اشاره است که جنبش فلسطین که بعد از جنگ شش روزه تحرکی در آن دیده شد عاملی در جهت تضعیف جنبش وحدت عربی و تقویت فرایند به سمت سوسیالیسم به سبک انقلابی گردید. نتیجه این امر آن بود که با پایان دهه ۷۰ روند روشنی در جهان عرب جدا از وحدت اعراب (پان عربیسم) و به سمت یک نوع دلبستگی به وطن ملی سوق پیدا کرد. این روند دوری از پان عربیسم، حتی قبل از آنکه انور سادات تصمیم بگیرد که این راه را به تنهایی طی کند و قرارداد صلحی را با اسرائیل در میان عدم توافقها در کل جهان عرب به امضا رساند آشکار بود. کمال صلیبی^۱ مورخ لبنانی می نویسد: «بعد از شکست سال ۱۹۶۷ و به خصوص جنگ رمضان سال ۱۹۷۳ هر جا که پان عربیسم مطرح بود نوعی ملالت و بیزاری به چشم می خورد و اندیشه وحدت اعراب یا وحدت جهان عرب به رغم همه اهداف و مقاصد عالیه آن سرانجام به فراموشی سپرده شده بود و بسیاری از کشورهای جهان عرب توجه به منافع و مسائل خود را آغاز کرده بودند.» [۱۹]

محمد حسنین هیکل^۲ نیز گرچه همچون صلیبی معتقد است که پان عربیسم دیگر یک عامل کلیدی در مناقشه خاورمیانه محسوب نمی شود اما وی تأکید می کند که «نظام عربی با وجود شکست موقتی که داشته است می تواند دوباره به حال اولیه خود باز گردد زیرا که جهان عرب دارای آن قدرت حیاتی و سرزندگی است که می تواند حوزه انتخابیه یک رهبر عرب را به حوزه انتخابیه جهان عرب تبدیل کند.» [۲۰] اما داستان سقوط و عقب نشینی پان عربیسم، برخلاف نظر محمد حسنین هیکل، حتی جلوتر از ابتکار صلح سادات بوده است. به نظر فواد عجمی^۳، جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ به عنوان واترلو^۴ی پان عربیسم شناخته می شود. او معتقد است که بین سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اقدامات مهمی صورت گرفت و فرصت واقعی برای درهم شکستن این وضعیت و تأیید وجود وحدت عربی، تنها جنگ رمضان بود. عجمی به گونه ای کنایه آمیز می گوید: «آن جنگی که هیکل و سایرین به آن به عنوان فرصتی طلایی برای احیای نظم عربی نگاه می کردند دقیقاً حادثه ای بود که بیشتر ناظر بر ضدیت با پان عربیسم بود». به زعم فواد عجمی دو عامل دیگری که منجر به بروز شکست در نهضت پان عربیسم گردید، یکی ظهور نوعی

1. Kamal Salibi

2. Muhammad Hasanein Haykal

3. Fuad Ajami

4. Waterloo

ناسیونالیسم مجزای فلسطینی با گرایش‌های خاص و آشکار بود که چالشی را در برابر پان‌عربیسیم ایجاد کرد، چالشی که بین فلسطینی‌ها و طرفداران ناصر از اوایل سال ۱۹۶۸ تا زمان مرگ ناصر برقرار بود و در اصل مناقشه‌ای در خصوص حقوق مستقل ناسیونالیسم فلسطینی بود. اگر دولت‌های عرب نمی‌توانستند خود را در مقابل اسرائیل محافظت کنند، پس چگونه قادر بودند کاری برای فلسطینی‌ها انجام دهند، بنابراین فلسطینی‌ها باید سیاست مستقل خود را داشته باشند. [۲۱] عامل دیگری که منجر به عقب‌نشینی پان‌عربیسیم شد در واقع پایان گرفتن واقعی حزب بعث بود، حزبی که در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ تنها گروه پان‌عرب بود که مأموریت خود را در فراهم کردن زمینه‌های تشکیل یک ملت واحد عرب سخت‌جدی گرفته بود. اما تحولات دهه‌های ۸۰ و ۹۰ تنها به تقویت فریند تضعیف پان‌عربیسیم یا وحدت عربی، هم در جبهه فلسطینی و هم در جبهه دیگر اعراب کمک نمود [۲۲] و بدین صورت است که بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که پان‌عربیسیم به عنوان یک عقیده و یک عمل و رویه در حال سراشیبی سقوط است و این اصطلاح به جز در برخی محافل دانشگاهی و نظایر آن جاری و ساری نیست و اعراب به زعم یک قرن تلاش در نیل به نوعی وحدت شکست خورده‌اند و بنابراین امروزه نقش اسرائیل به عنوان عامل وحدت‌بخش در میان اعراب به جز در مواردی، بسیار کم‌رنگ شده است.

۲. اسرائیل در نقش عامل تفرقه و جدایی

تشکیل اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تداوم سرزمینی جهان عرب را آن گونه که در حاکمیت امپراتوری عثمانی وجود داشت برهم زد. اسرائیل به عنوان مانعی در مسیر جریان آزاد کالاها و مردم در سراسر جهان عرب شناخته شد. در عین حال اسرائیل سرمایه‌ای استراتژیک برای سوریه و اردن بود چراکه به عنوان یک منطقه حایل، این دو کشور را از تجاوز احتمالی مصر به آنها مصون می‌داشت و در خدمت منافع آن دو کشور بود. تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است تا توافقی با اسرائیل در موضوع برگرداندن تداوم سرزمینی اعراب از طریق واگذاری سرزمین نقب یا دادن کریدوری برای اتصال نوار غزه و ساحل غربی به عمل آید. چنین تقاضاهایی مداوماً از سوی اسرائیل به دلایل امنیتی رد شده است. اسرائیل همچنین به عنوان عامل جدایی در رابطه

با وحدت مقامات عرب ایفای نقش نموده است. موجودیت اسرائیل خود به عنوان یک موضوع اختلاف برانگیز در میان گروه دولت‌های رادیکال و محافظه کار عرب درآمد.

اسرائیل به عنوان منبع اختلاف مداوم بین دو جناح مذکور درخصوص راه‌ها و وسایل درآمد است. به علاوه در خود اردوگاه رادیکال نیز بر سر ماهیت عمل و زمان بندی آن اختلاف دیده شد. به عبارت دیگر، اسرائیل به عنوان عاملی مهم در مناقشات میان اعراب درآمد.

امضا معاهده صلح مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹ (کمپ دیوید) باعث ایجاد شدیدترین شکاف‌هایی شد که جهان عرب تا آن تاریخ به خود دیده بود. تلاش‌های بعدی و جاری در زمینه صلح، عدم وحدت اعراب و گسترش شکاف بین مدافعان و مخالفین آن را بیشتر کرده است. [۲۳] لذا در شش دهه گذشته جهان بیشتر شاهد بحران‌ها و مناقشات فعال اعراب با یکدیگر تا اعراب با اسرائیلی‌ها بوده است. در طی این مدت جهان عرب در شرق و غرب هزاران بار بیشتر در مورد جنگ‌های تبلیغاتی، مرزی، داخلی تا خدمات اجتماعی، رشد فرهنگی و توسعه انسانی وقت و هزینه صرف کرده‌اند. [۲۴]

۳. اسرائیل در نقش عامل توازن

گرچه اسرائیل رسماً یک عامل در نظام عربی نبوده است، معذالک آن کشور خود را در نقش برقرارکننده توازن در نظم عربی یافته است. برای تحقق این موضوع، اسرائیل با تمام طرح‌های اعراب یا غرب در تجدیدنظرطلبی ارضی در بین دولت‌های جبهه پایداری مخالفت کرده است. بدین ترتیب مخالفت مداوم اسرائیل با طرح‌های وحدت عربی (هلال خصیب یا طرح‌های سوریه بزرگ) تلاش در جهت تأمین توازن قدرت موجود بوده است، هدفی که با آمال تعدادی از رهبران عرب مثل رهبران سعودی برخورد کرده است. مثلاً نابودی راکتور اتمی عراق موسوم به اوزیراک^۱ در سال ۱۹۸۱، گرچه در مرحله اول برای دورکردن تهدیدات مرگبار علیه اسرائیل صورت گرفت اما به تأمین موازنه قدرت در جهان عرب کمک کرد. از منظر سیاستمداران آمریکایی، تأمین موازنه قدرت و ثبات در منطقه خاورمیانه یکی از کارهای عمده‌ای بود که از اسرائیل انتظار می‌رفت در دوران بعد از جنگ خلیج فارس انجام دهد. [۲۵]

1. Osiraq

۴. اسرائیل در نقش عامل تجاوز

در خلال شش دهه گذشته اسرائیل نیز همانند ابرقدرت‌ها، که سیستم‌های فرعی منطقه‌ای را مورد تهاجم و تجاوز قرار می‌دهند، چنین نقشی را در رابطه با نظام عربی، منتها در سطوح پایین‌تری داشته است. گرچه سیاستمداران اسرائیلی مکرراً اعلام داشته‌اند که تمایلی به مداخله در امور داخلی اعراب را ندارند، معذالک همین اسرائیل بود که برای تحکیم حاکمیت مارونی‌ها در لبنان و یا هاشمی‌ها در اردن با قدرت عمل کرد. زمانی هم این مداخله در عراق شکل حمایت از اکراد در مقابل نخبگان حاکم سنی و به امید تضعیف ثبات و شاید به خطر انداختن موجودیت دولت وقت عراق را به خود گرفت. [۲۶] در ماجرای سپتامبر سیاه سال ۱۹۷۰ اردن هاشمی، اسرائیل (و نیز ایالات متحده) آماده بودند تا در صورت ناتوانی ملک حسین در خواباندن بحران مذکور عملیات هماهنگی را علیه دشمنان رژیم ملک حسین به عمل آورند. حتی به طور غیررسمی تفاهم شده بود تا در صورت بالاگیری بحران، اسرائیلی‌ها حملات زمینی و هوایی را علیه تانک‌های سوری که در مرز اردن مستقر شده بودند به عمل آورند و ناوگان ششم ایالات متحده هم به عنوان مانعی علیه مداخله احتمالی روس‌ها در منطقه کانال سوئز عمل نماید. البته این توافق ضمنی به مرحله اجرا درنیامد چرا که با تحولات اوضاع و احوال و تمرکز نیروی اسرائیل نزدیک مرز اردن، که با اخطارهای آمریکا به شوروی پشتیبانی شد، به طور مؤثر سوری‌ها و نیز عراقی‌ها را متقاعد کرد که نیروهای خود را به عقب فوا خوانند. [۲۷]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۵. اسرائیل در نقش عامل شتاب

اسرائیل تاکنون مشوق و تسریع‌کننده سه فرایند سیاسی در جهان عرب بوده است: [۲۸]

۵-۱) برپایی و فروپاشی ائتلاف

گرچه در مورد نقش اسرائیل در این زمینه بین صاحب‌نظران اختلاف نظر وجود دارد معذالک همگی بر این عقیده‌اند که آن کشور به عنوان یک کاتالیزور مهم در شکل‌دهی و نیز برهم زدن ائتلاف‌ها در جهان عرب ایفای نقش نموده است. جنگ‌های متعدد و تحولات سیاسی که به

دنبال آنها رخ داد و همچنین صلح با اسرائیل بر اهمیت نقش اسرائیل به عنوان یک عامل سازنده ائتلاف شهادت می‌دهند.

۵-۲) تحکیم جنبش ملی فلسطین

تشکیل اسرائیل و به ویژه اشغال نوار غزه و ساحل غربی در سال ۱۹۶۷ در سرعت بخشیدن به تحکیم جنبش ملی فلسطین کمک کرد. در راستای تحکیم جنبش فلسطین مهم‌ترین تصمیم ایجاد سازمانی بود که نمایندگی فلسطینی‌ها را برعهده داشته باشد، یعنی سازمان آزادی‌بخش فلسطین که ایجاد آن مدیون تلاش‌های احمد شقیری است. وی اولین کنگره ملی فلسطین را از تاریخ ۲۸ مه تا ۲ ژوئن سال ۱۹۶۴ در اورشلیم (قدس) برپا کرد. در این کنگره ۳۴۸ نماینده شرکت داشتند که ۲۴۲ نماینده از اردن و ۱۴۶ نماینده از سوریه، غزه، قطر، کویت و عراق حضور یافته بودند. این کنگره سازمان آزادی‌بخش فلسطین را پایه‌گذاری کرد و در مورد تشکیل یک ارتش آزادی‌بخش تصمیم‌گیری نمود. [۲۹] از آن مقطع مبارزه بدون توقف علیه اسرائیل یکی از عوامل مرکزی در تشکیل تجربه ملی فلسطینی‌هاست که نهایتاً به خیزش ماه دسامبر سال ۱۹۸۷ (انتفاضه اول) و ماه ژوئیه سال ۲۰۰۱ (انتفاضه مسجداالاقصی) انجامید. به علاوه شناسایی سازمان آزادی‌بخش فلسطینی توسط اسرائیل برطبق توافقات اوسلو سال ۱۹۹۳ موجب تسریع تقویت مواضع آن سازمان در میان هواداران و نیز جهان عرب گردید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۵-۳) افزایش مشروعیت داخلی و منطقه‌ای

مبارزه رهبران عرب علیه اسرائیل ازجمله موجب انحراف افکار عمومی در کشورهای عرب از مشکلات واقعی و اساسی آن کشورها بوده است. رهبران مذکور با هدف رسیدن به نوعی مشروعیت برای حکومت خود در چشم توده‌ها به این کار مبادرت می‌ورزند. در سطح ملی و داخلی، این رهبران در بسیج افکار عمومی، در تحکیم قدرت خود و در افزایش اعتبار خود با پاسخ دادن به فشارهای داخلی برای اقدام علیه اسرائیل تا حدودی موفق بوده‌اند. به علاوه در سطح منطقه‌ای نیز اسرائیل نقش مهمی در مبارزه کلی برای هژمونی در جهان عرب ایفا کرده است.

جمال عبدالناصر رقبای خود را متهم به انفعال در قبال اسرائیل می‌کرد و از مناقشه با اسرائیل علاوه بر کسب اعتبار و پرستیژ و محبوبیت داخلی به عنوان اهرمی در مبارزه خود برای استقرار رهبری پان عرب مصر سود می‌جست، [۳۰] به طوری که حدود دو دهه، تاریخ جهان عرب، از تابستان سال ۱۹۵۲ تا پاییز سال ۱۹۷۰ شاهد تلاش‌های ناصر برای کسب این وضعیت بود، شخصیت کاریزمایی که خاورمیانه عربی، بعد از محمدعلی حدود ۱۲۵ سال قبل، به خود دیده بود [۳۱] این روند به صورت یک موضوع همیستگی در سیاست میان اعراب به خصوص در روابط بین مصر، عراق و سوریه درآمد و در طول بحران خلیج فارس سال ۱۹۹۱ به نقطه اوج خود رسید، وقتی که صدام حرکت تجاوزکارانه خود علیه کویت را به عنوان اولین حرکت و گام شجاعانه در راه آزادی فلسطین تصویر می‌نمود. [۳۲] یا در سال ۱۹۹۰ سیاست صدام، دیکتاتور [سابق] عراق بر دو محور قرار داشت که اول تمایل به حفظ و تقویت قدرت نظامی عراق و بازسازی توان اقتصادی آن کشور، که طی سال‌های جنگ تحلیل رفته بود، و دوم تلاش برای نیل به رهبری جهان عرب بود. [۳۳] او سعی کرد که از طریق انضمام کویت به خاک عراق به این دو هدف نیل آید، اما بحران ایجاد شده خطرات ناسیونالیسم پان‌عرب را به رهبران عرب نشان داد. صدام و حامیان او، ایدئولوژی دیرپای جهان عرب را برای مشروعیت بخشیدن به امپریالیسم عراق و نیز جاه‌طلبی نهایی عراق برای به انقیاد درآوردن سایر کشورهای عرب به کار گرفتند. اگر وحدت تمام اعراب هدف نهایی بود، عمل عراق یک گام صحیح و وطن‌پرستانه بود. اما رژیم‌های عرب خواهان بقا بودند. آنها حاضر به انجام هر اقدامی بودند تا توسط صدام در هم شکسته نشوند، حتی از آمریکا درخواست کمک می‌کردند یا شاید حتی با اسرائیل به صلح می‌رسیدند. شکست صدام حسین در تأمین قول پیروزی اعراب و رستاخیز عربی، نشان داد که بهای شکوه مورد نظر متضمن جنگ‌ها، شکست‌ها و شاید انتحار سیاسی بیشتر برای سایر اعراب است. از نظر پادشاهی‌های عرب خلیج فارس، سال‌های خشنود ساختن عراق، میلیون‌ها دلار کمک به بغداد در جنگ عراق علیه ایران و کوهی از شعارهای پان‌عرب‌کاری در جهت حمایت از آنها در مقابل صدام نکرده بود. برعکس آنها را در مقابل این نوع تهدید زخم‌پذیر کرده بود. یک بار دیگر ماجراجویی‌های صدام به آنها نشان داده بود که از نظر خود اعراب مردان خطرناک آن رهبرانی بودند که اعتقاد داشتند و سعی می‌کردند خود را به مرحله اجرا درآورند. دولتی نبود که مایل باشد به عنوان ایالتی از امپراتوری صدام یا تحت‌الحمایه آن درآمد و به‌ویژه

مردم خلیج فارس علاقه‌ای نداشتند که مورد غارت صدام قرار گیرند و لذا بسیاری در جهان عرب در حمایت از جنگ برای شکست عراق کاملاً عمل‌گرایانه رفتار کردند. [۳۴]

تحولات خاورمیانه بعد از خاتمه جنگ سرد

اسرائیل پس از خاتمه جنگ سرد

فروپاشی اتحاد شوروی سابق، تجاوز عراق به کویت، فرایند آهسته و کند صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها و دولت‌های عرب، واقعه ۱۱ سپتامبر و تحولات اخیر در افغانستان و عراق منجر به تغییرات عمده در خاورمیانه گردیده است. امروزه به طور گسترده‌ای این عقیده پذیرفته شده است که به دنبال مجموعه تحولات مورد اشاره ایالات متحده به قدرت خارجی بلامنازع در خاورمیانه و هژمون منطقه تبدیل شده است. [۳۵] مقامات آمریکایی دیگر نگران این نیستند که منطقه تحت نفوذ روسیه درآید اما آنها نگرانی بلندمدتی را در مورد نفوذ جنبش‌های محلی که به‌طور بالقوه می‌توانند منافع آمریکا در منطقه را به چالش فراخوانند، دارند. تصور تهدیدات از جانب نیروهای رادیکال - اسلامی و سکولار - و نیز نگرانی از بی‌ثباتی که ناشی از چالش‌های عمده در مقابل رژیم‌های طرفدار غرب در منطقه می‌باشد، از جمله نگرانی‌هاست. پادشاهی‌های خلیج فارس که متحدین آمریکا هستند محافظین ذخایر ارزشمند نفت منطقه می‌باشند. ایالات متحده نه فقط به منظور افزودن بر ذخایر نفت خود که به عنوان وسیله‌ای جهت تأمین و برقراری اهرمی بر سر بازارهای اروپایی و ژاپن که وابسته به واردات هستند، در جست و جوی دستیابی آنهاست. البته کشورهای بدون نفت مثل ترکیه، مصر و مراکش نیز وجود دارند که به طور سنتی نسبت به منافع آمریکا در منطقه توافق نشان می‌دهند. دولت کوچک اما قدرتمند اسرائیل نیز یکی از مهم‌ترین هم‌پیمانان راهبردی آمریکا در جهان امروز است. به غیر از این کشورها که به عنوان سرمایه‌های استراتژیک محسوب می‌شوند، خاورمیانه کانون بعضی از دشمنان آمریکا (و اسرائیل) در سال‌های اخیر است، که عراق (دوران صدام) ایران، لیبی (قبل از تحولات اخیر)، سودان و سوریه از آن جمله می‌باشند. این فهرست امروزه توسعه یافته و شبکه القاعده را دربرمی‌گیرد که مسئول حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اعلام شده است، حمله‌ای که منجر به مرگ بیش از ۳۰۰۰ آمریکایی در بزرگ‌ترین کشتار در خاک آمریکا از جنگ داخلی آن کشور به بعد گردیده است. [۳۶]

واگرایی اتحاد شوروی سابق و پایان جنگ سرد ممکن است که از کاهش درگیری ابرقدرت‌ها در سیستم‌های منطقه‌ای خبر دهد اما این تحولی است که می‌تواند به خودمختاری بیشتر این سیستم‌های فرعی و به ظهور رهبران منطقه‌ای بیانجامد. رقابت بین بریتانیا و فرانسه در نیمه اول قرن بیستم و بین آمریکا و شوروی سابق در نیمه دوم آن قرن به میزان زیادی بر جریان حوادث و رویدادها در خاورمیانه و نیز در سیستم‌های فرعی اثرگذار و لذا پایان جنگ سرد مفرد بیشتری را برای دولت‌های منطقه‌ای برای افزایش منافع و کسب هژمونی منطقه‌ای آنها فراهم کرده است. این تحول به نظر برخی صاحب‌نظران ناشی از پایان جنگ سرد و فروپاشی سیستم دوقطبی است. در نتیجه قدرت‌های محلی تا قدرتهای خارجی احتمالاً درصدد تبیین دستور کار منطقه‌ای هستند. مبارزه برای تفوق در جهان عرب یک چهره قدیمی سیاست اعراب بوده است که این امر در جریان تجاوز عراق به کویت خود را نشان داد و هرچه آمریکا در منطقه کمتر مداخله کند این مبارزه برای هژمونی بیشتر خواهد شد.

وضعیت دشوار اعراب بعد از تجاوز عراق به کویت منجر به این واقعیت شد که برنارد لوئیس^۱ این طور بگوید که جهان عرب دیگر نمی‌تواند به عنوان یک «موجودیت سیاسی» انجام وظیفه نماید. [۳۷] این نظریه با تحولات اخیر در عراق قوام بیشتری یافته است.

اسرائیل در سیستم خاورمیانه جدید

با وجود آنکه مناقشه اعراب و اسرائیل همواره یکی از منابع بی‌ثباتی امنیتی منطقه خاورمیانه بوده است، اسرائیل مثل سایر کشورهای خاورمیانه با دو خطر مشترک یعنی رادیکالیسم بنیادگرا و رادیکالیسم انقلابی روبه‌رو بوده است. تحولات سال‌های اخیر دو تغییر عمده را در ارتباط با جایگاه اسرائیل در خاورمیانه مطرح کرده است. اول اینکه بسیاری از کشورهای عرب به تدریج به این تشخیص رسیده‌اند که اسرائیل یک بازیگر استراتژیک و سیاسی عمده خاورمیانه است و اگر به اسرائیل نزوماً دیگر به عنوان دشمن نگاه نشود این شناسایی راه را برای مشارکت اسرائیل در پروژه‌ها و تعهدات منطقه‌ای فراهم می‌نماید. ثانیاً در صورتی که شکاف موجود که دو جناح داخلی اسرائیل را در سیاست خارجی اسرائیل از هم جدا

1. Bernard Lewis

می‌سازد به طور کلی و به تدریج کم‌رنگ شود در این صورت اسرائیل خود را در ایفای یک نقش مرکزی در امور منطقه‌ای با دو سیاست روبه‌رو می‌بیند. از یک طرف اسرائیل می‌تواند تفوق نظامی خود را به هژمونی سیاسی و اقتصادی تبدیل کند. برطبق این سناریو اسرائیل که تاکنون از تفوق نظامی برخوردار بوده (از نظر سلاح‌های هسته‌ای و متعارفی) سعی خواهد کرد که برای اعمال قدرت مؤثر در خاورمیانه برای تأمین سیطره منطقه‌ای سود جوید. از سوی دیگر اسرائیل ممکن است به عنوان کشور برتر در منطقه عمل نماید که برطبق این سناریو اسرائیل به عنوان یک محور در سیستمی از شبکه‌های اقتصادی، دفاعی و ارتباطی بین خاورمیانه و غرب عمل می‌نماید. اسرائیل ممکن است به صورت پل ارتباطی بین اعراب شرق و اعراب غرب درآید. اسرائیل ممکن است به طور آشکار و پنهان پیوندهایی را با تعدادی از دولتهای عرب بر علیه تهدیدات منطقه‌ای مشترک برقرار سازد، تهدیداتی که از جانب ایران و جنبش‌های بنیادگرا می‌داند.

ادغام اسرائیل در درون سیستم خاورمیانه موجب تغییرات اساسی در موقعیت منطقه‌ای آن و نقش‌های سنتی آن کشور در سیستم می‌شود. اولاً اسرائیل دیگر به عنوان عامل وحدت‌آفرین بین دولتهای عرب ایفای نقش نمی‌کند زیرا که بعد از تحولات اخیر دیگر مناقشه اعراب - اسرائیل در رأس دستور کار اعراب قرار ندارد. در ثانی اسرائیل نقش عامل تفرقه و جدایی بین برخی کشورهای عرب (مثل لیبی و عراق) که اصرار بر خودداری از شناخت موجودیت اسرائیل داشتند، و دیگر چنین نقشی را ندارند، ایفا نمی‌کند. ثالثاً اسرائیل دیگر نه بر فوایندها در جهان عرب اثر می‌گذارد و نه در تحولات داخلی در کشورهای همسایه مداخله می‌کند مگر در مواردی که آنها قدرتمند باشند که ثبات و امنیت اسرائیل را مورد تهدید قرار دهند و سرانجام اسرائیل شاید با قدرتی بیشتر از گذشته به عنوان عامل برقرار کننده توازن با هدف تأمین وضعیت موجود منطقه‌ای ادامه می‌دهد. البته صاحب‌نظران بسیاری در مورد جایگاه اسرائیل در بعد از جنگ سرد اختلاف نظر داشته‌اند. مثلاً برنارد لوئیس معتقد بود که از نظر آمریکا ارزش اسرائیل به عنوان یک سرمایه استراتژیک بعد از جنگ خاتمه یافته است. حتی در طول جنگ کویت این نظریه حاکم بود که اسرائیل دیگر بی‌ربط شده است [۳۸] و حتی بعضی‌ها گفته بودند که اسرائیل دیگر یک مزاحم است، معذالک دیگرانی بودند که ادعا می‌کردند که به رغم حاشیه‌ای بودن اسرائیل در طول جنگ خلیج فارس (کویت) توانایی‌های نظامی آن کشور نمی‌تواند نادیده گرفته شود و برای

تأمین ثبات منطقه‌ای سودمند است. آمریکا باید بر قدرت‌های منطقه‌ای ارزشمندی مثل اسرائیل اتکا داشته باشد و این مسئله بود که موقعیت اسرائیل را به عنوان یک سرمایه منطقه‌ای برای آمریکا افزایش داد. البته همکاری‌های عظیم و نزدیک آمریکا و اسرائیل ممکن است در چشم دیگران، به خصوص بازیگران عرب ایجاد شک کند، و اسرائیل به عنوان یک ابزار غرب برای توسعه منافع آن در خاورمیانه تصور شود.

مشارکت اقتصادی سیاسی و استراتژیک اسرائیل با منطقه الزاماً به معنی همگرایی فرهنگی آن نیست. هم شهروندان اسرائیل و هم همسایگان آن کشور به آن کماکان به عنوان بخشی از تمدن غربی نگاه می‌کنند. بنابراین تمام اشکال تلاش‌های منطقه‌ای هماهنگ قطعاً مبتنی بر منافع اقتصادی و سیاسی تا تشابه‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی خواهد بود. [۳۹]

در طول دهه ۴۰ و دهه ۹۰ جهان عرب از شکست‌ها و ناامیدی‌های فراوانی در رنج بوده است. جهان عرب در زمینه وحدت، نابودی اسرائیل، انجام توسعه اقتصادی شتابان، ایجاد ساختارهای سیاسی نمایندگی، ترک خشونت، توسعه قابل توجه سطوح زندگی مردم ناتوان بوده است. توسعه وسیع منابع نفت و گاز در میان بسیاری از این کشورها تنها استثنا بر این وضعیت بوده است. این قضیه حتی از نظر بسیاری یأس‌آور بوده است زیرا که این امر تنها موجب تقویت جوامع سنتی و افزایش نفوذ آنها بوده است. به‌طور کلی ایدئولوژی‌ها و استراتژی‌های عربی منجر به فاجعه شدند. ناسیونالیسم عرب جهان عرب را به جای وحدت و یکپارچگی از هم جدا کرد. جنگ‌های بیهوده منابع نادر آنها را به هدر داد. توسعه به عقب افتاد و نظام‌های دیکتاتوری بهره‌مند شدند. سازمان آزادی‌بخش فلسطین از یک شکست به دامن شکست دیگری در غلطید. لبنان و الجزایر جنگ‌های داخلی مخربی را تجربه کردند. اسلام‌گرایی که خود را به عنوان طرح مدینه فاضله‌ای در مقابل ناسیونالیسم عرب مطرح کرد بیشتر موجد بی‌نظمی و خشونت شد. [۴۰] بزعم گراهام فولر تحولات سال‌های اخیر حاکی از آن است که ام‌القزایی جهان اسلام دیگر تز سوخته‌ای است و جمهوری اسلامی ایران ناچار است که سیاست «اسلام در یک کشور» را جایگزین انقلاب جهانی اسلام کند. [۴۱]

جنگ عراق علیه ایران و تهاجم عراق به کویت موجب مرگ صدها هزار نفر و هدر دادن بیلیونها دلار برای هیچ شد. گروه‌ها و یا ایدئولوژی‌های مختلف یکی بعد از دیگری قول حل این مسائل را دادند - ناصریم، بعثیسم، مارکسیسم، آزادی‌خواهی، اسلام‌گرایی، صدام حسین و

سایرین تماماً منجر به شکست شدند که با هزینه‌های سنگینی بر مردم توأم بود و جوامع مربوطه را بیشتر به عقب راند. نه کودتاهای نظامی، نه خیزش توده‌ای، نه تروریسم، نه سازمان اجتماعی بنیادی، نه شرکت در سیستم‌های انتخاباتی و نه جنگ‌های شبه نظامی نتایج مطلوب را به بار آوردند. تا دهه ۹۰ این انبوه شکست‌ها دیگر نمی‌توانست مخفی نگه داشته شود. دنیای عرب به پایین‌ترین سطح خود رسیده بود. حتی در ایران، بسیاری از ایرانی‌ها مایل‌اند مسائلی مانند میان‌روزی، خصوصی‌سازی، دمکراتیزه شدن، مدرنیزاسیون، جامعه مدنی، دوستی با ایالات متحده و صلح با دشمنان را مورد ملاحظه قرار دهند و بحث جدی بر سر انتخاب راه مناسب است. البته بسیاری هم در ایران و نقاط دیگر خاورمیانه به رغم منافعی که بر آن مترتب است این راه‌حل‌ها را خطرناک می‌دانند. دلایل واقعی و عقلایی بر این نگرانی‌ها مطرح می‌شود. برای مثال دموکراسی متضمن از دست دادن قدرت برای نظام‌های موجود است. مدرنیزاسیون متضمن نفوذ بیشتر غرب و روندهای سکولار است. صلح با اسرائیل متضمن ترک عقاید و انتظارات ارزشمند است. از نظر بسیاری از نظام‌های خاورمیانه، دمکراتیزاسیون و حقوق بشر معادل شکست آنهاست. در غرب، سقوط بلوک شوروی به عنوان پیروزی بزرگ برای دموکراسی و صلح بین‌المللی مورد استقبال قرار گرفت حال آنکه در جهان عرب (رادیکال) حاکمان نه تنها یک هم‌پیمان را از دست دادند بلکه نگران بودند که سقوط این رژیم‌ها مقدمه‌ای بر مرگ این رژیم‌ها باشد. آنها دریافتند که چگونه جنبش‌های دموکراسی و فشار برای تحقق آزادی‌های مدنی بیشتر منجر به سقوط رژیم‌های دیکتاتوری در گذشته بوده و در آینده آنها نیز باید منتظر این واقعیت در مورد خود باشند. تا پایان دهه ۹۰ بخش‌های عظیمی از جوامع عرب و اسلامی در خاورمیانه به دنبال رهبران، دکترین یا استراتژی جدیدی برای نجات خود بوده‌اند. [۴۲] در طول دهه گذشته سؤال این بوده است که کدام یک از دو پارادایم زیر به پیروزی می‌رسند؟ آیا نیروهای قدرتمندی که در جست و جوی یافتن قرائت‌های جدیدی از عقایدی که در طول نیم قرن قبلی در منطقه خاورمیانه استیلا داشت به پیروزی دست خواهند یافت: که اسرائیل باید حذف شود، که غرب دشمن اعراب و مسلمان‌ها است، که اقتصادهای دولتی و رژیم‌های دیکتاتوری سیستم‌های اصلی برای اعراب هستند و اینکه عقاید ناسیونالیست‌های عرب یا اسلام‌گرای رادیکال باید این ملت‌ها را هدایت کنند و یا پارادایم دوم که بر سر آن است تا منطقه خاورمیانه را با آنچه که در نقاط دیگر جهان می‌گذرد همسو نماید. تحولات اوایل این قرن

نشان از آن دارد که مردم خاورمیانه اگر بخواهند که صلح در منطقه‌شان برقرار شود و طالب پیشرفت، ثبات و زندگی بهتر باشند در این صورت آنها باید عقایدی مثل خصوصی‌سازی، دمکراتیزه کردن، جامعه مدنی قدرتمند و مستقل از کنترل دولت، مباحثه آزاد، روش‌های غربی که با فرهنگ آنها تطبیق یافته است، صلح با دشمنان دیرینه و یک رابطه بهتر با ایالات متحده را بپذیرند. [۴۳]

آنها باید بدانند که جهان مدت طولانی برای مردم خاورمیانه در انتظار نمی‌ماند. آنطور که هازم ساقیا^۱ می‌نویسد: «ما [مردم خاورمیانه] در این تخیل به سر می‌بریم که جهان به انتظار ما می‌ماند و برای همیشه در انتظار ما خواهد نشست.» [۴۴]

ایران و اسرائیل تا انقلاب اسلامی - نگاه راهبردی

محیط امنیتی ایران دارای ویژگی‌هایی است که موجب شده است ایران همیشه با تهدیدهایی از تمام جهات روبه‌رو بوده و در درون خاورمیانه از همه سو تحت فشار باشد. این محیط امنیتی موجب شده بود که روابط ایران همواره با همسایگانش تحت تأثیر چالش بر سر روابط با قدرت‌های جهانی، ایدئولوژی‌های رقیب سیاسی و مذهبی، ناسیونالیسم قومی، مسائل مرزی، سیاست‌های نفتی و نیز مناقشه اعراب و اسرائیل باشد. [۴۵] در چنین محیط امنیتی، پیوندهای سیاسی بین رژیم‌های ایران و اسرائیل در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب شکل می‌گیرد که این مهم نتیجه همگرایی همزمان عوامل جهانی و منطقه‌ای از یک طرف و عوامل سیاسی - داخلی از جانب دیگر بود. از نظر ایران شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای چون برپایی نظام دوقطبی و تشکیل حوزه‌های نفوذ، توسعه اتحاد شوروی در خاورمیانه و قطبی شدن منطقه مذکور در طول خطوط جنگ سرد، خطرهای کشورهای همسو با شوروی و مطامع آنها در ایران، شرایط داخلی کشور و مهم‌تر از همه تجربه‌های تلخ از مداخلات روسیه هم‌پا با انگلیس در امور داخلی ایران همگی از جمله عواملی بودند که همسویی با اردوگاه غرب را گزینشی مطلوب و ضروری برای ایران ترسیم می‌نمودند. رژیم اسرائیل نیز که از ابتدای تشکیل خود سعی بر آن داشت که روابط متوازن خود را با دو قطب قدرت یعنی با شوروی به خاطر جذب یهودیان آن کشور و با آمریکا

1. Hazem Saghia

برای برخورداری از سرمایه و فناوری آن سرزمین حفظ نماید، بعداً به خاطر سمت‌گیری شوروی به طرف کشورهای عرب و به خصوص بعد از معامله اسلحه چکسلواکی که مربوط به درخواست تسلیحات از چک بود، شرایطی فراهم آمد که اسرائیل ناچار به ترک روابط تعادلی و سمت‌گیری به جانب ایالات متحده برای کمک اقتصادی و دوستی و مودت گردد. [۴۷] تحولات بعدی از جمله وقوع انقلاب‌ها در جهان عرب، یعنی عراق در ۱۹۵۸، یمن در ۱۹۶۴، یمن جنوبی در ۱۹۶۷، سودان و لیبی در ۱۹۶۹ که موجب گسترده‌گی اردوگاه کشورهای وابسته به شوروی و در نتیجه افزایش دامنه نفوذ شوروی در خاورمیانه گردید، این قطب‌بندی در صحنه خاورمیانه را قوام و قوت بیشتری داد. با جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷، که نقطه عطف دیگری در روابط شوروی با خاورمیانه بود - و حمایت مسکو از مسائل اعراب در مقابل اسرائیل در سازمان ملل و مذاکرات قدرت‌های بزرگ در مورد خاورمیانه که متعاقباً به قطع رابطه شوروی با اسرائیل انجامید، [۴۸] موجبات چرخش بیشتر اسرائیل به طرف آمریکا و نیز تقویت اتحادهای نانوشته منطقه‌ای در راستای اردوگاه غرب شد و در این راستا روابط راهبردی اسرائیل و ایران شکل گرفت. در چنین محیط امنیتی، ایجاب می‌کرد که اسرائیل نیز که در دریایی از خصومت اعراب قرار داشت، حلقه محاصره و دیوار انزوا را فرو ریزد و در این میان نقش ایران به عنوان کشور غیر عرب و دشمن دشمنان اسرائیل هم از جهت عنصر ژئوپلیتیکی جهت شکستن دیوار انزوا و هم از جهت دموگرافیکی به عنوان ایفاگر نقش سرپل ارتباط با یهودیت جهانی بسیار پررنگ بود. [۴۸]

لذا نزدیکی رژیم‌های ایران و اسرائیل که از زمان دولت آیزنهاور در دهه ۵۰ شروع شده بود به‌خصوص در تابستان سال ۱۹۵۷ با اعلام «دکترین آیزنهاور»^۱ با هدف توسعه شوروی در خاورمیانه توسعه پیدا کرد [۴۹] و در دو دهه بعد یعنی در طول دوران دولت نیکسون به نقطه اوج خود رسید به گونه‌ای که رژیم‌های اسرائیل و ایران دست در دست آمریکا در یک اتحاد غیررسمی راهبردی با هدف جلوگیری از توسعه اتحاد شوروی در خاورمیانه و تضعیف هم‌پیمانان آن در جهان عرب و مقابله جویی با دشمنان مشترک همسو می‌گردند. انگیزه‌های ایران و اسرائیل در این همسویی مقابله با توسعه نفوذ شوروی و اعمار آن، مقابله با مطامع جهان عرب علیه تمامیت ارضی ایران، انتقال یهودیان عراق از طریق ایران و استفاده ایران از لابی یهودی و

1. Eisenhower Doctrine

جهات دیگری بود که موجب شده بود که محور تهران - تل آویو در محیط پیچیده راهبردی و امنیتی خاورمیانه شکل گیرد. جوهره روابط دو رژیم ملاحظات و منافع ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک از هر دو جانب بود که از منافع راهبردی و امنیتی مشترک دو رژیم نشأت می‌گرفت و این محور را عنصری جدایی‌ناپذیر از سیاست حاکم بر خاورمیانه کرده بود. موقعیت راهبردی ایران و منافع وسیع آن ایران را به عنوان صحنه‌ای برای رقابت بین قدرت‌های بزرگ درآورده بود. خطر نفوذ شوروی و اقمار منطقه‌ای آن، وجود دشمنان مشترک و بالاخره تنفیری که ایران و اسرائیل نسبت به کشورهای عرب به خصوص دولت‌های رادیکال عرب داشتند و ایران اسرائیل را سد محکمی در مقابل آن رژیم‌ها می‌دید مبت و پایه‌ای را برای همکاری دو رژیم در زمینه‌های مختلف فراهم آورد و در نتیجه ایران به سوی غرب به سردمداری آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن از جمله اسرائیل روی آورد و بدین ترتیب چنبره مثلث راهبردی اسرائیل، آمریکا و ایران شکل گرفت. [۵۰]

ایران و اسرائیل - تغییر رابطه راهبردی

پیروزی انقلاب اسلامی، ایران را از موضع یک رابطه راهبردی با اسرائیل در دوران حکومت پهلوی به موضع خصومت شدید با آن کشور درآورد و سبب شد که ایران در قبال اسرائیل و مسائل آن دستور کاری را در پیش گیرد که تندتر از مواضع خود دولت‌های عرب باشد. [۵۱]

تمام تماس‌های رسمی بین دو کشور با وقوع انقلاب اسلامی در ایران خاتمه یافت و بدین ترتیب اسرائیل همگام با ایالات متحده به عنوان شیطان بزرگ درآمد. [۵۲] در نتیجه این تحول، سرمایه‌های متقابلاً راهبردی به بدهی‌های راهبردی تبدیل شدند و شرکای راهبردی به دشمنان راهبردی تغییر شکل دادند. این تحولات با سرعتی خارق‌العاده مسیر کلیه امور را عوض کرد. حکومت اسلامی ایران با آرمان فلسطین در مبارزه علیه اسرائیل قویاً همدلی نمود چرا که برای نشان دادن جوهره اعتبار اسلامی و انقلابی نظام جدید باید یک موضع ضداسرائیلی اتخاذ می‌نمود. [۵۳] بنابراین حکومت جدید در ایران به طور کامل مواضع این کشور در قبال مناقشه اعراب و اسرائیل را تغییر داد و رهبریت انقلاب، اسلام شیعه را در راستای مبارزه اعراب علیه اسرائیل هدایت کرد. ایران برای اثبات این حرکت، خود را در لبنان یعنی حیاط خلوت اسرائیل

مستقر نمود. پای ایران به صحنه سیاست لبنان باز شد و جامعه شیعیان آن کشور در جهت یک تعهد سیاسی علیه اسرائیل قرار گرفتند. لازمه این حضور، نزدیکی با جناح رادیکال عرب مخالف روند صلح و سازش با اسرائیل بود. نزدیکی و اتحاد استراتژیک ایران و سوریه از جمله این تمهیدات بود که قبلاً شکل گرفته بود، گرچه عوامل نزدیکی دو کشور را باید اصولاً خصومت تهران و دمشق با بغداد و نیاز سوریه به نفت ایران ارزیابی نمود. همسویی ایران با جناح رادیکال در شرایطی صورت می‌گرفت که شکاف و اختلاف اساسی و تضادهای منطقه‌ای بین این جناح و جناح میانه‌رو عرب چه در سطح دولت‌ها و چه نیروهای رادیکال در منطقه وجود داشت. [۵۴] روی آوردن ایران به این گروه برخاسته از ماهیت انقلاب اسلامی و چرخش اساسی در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران بود. به نحوی که جمهوری اسلامی ایران از همان آغاز با اتخاذ مواضعی تندتر از کشورهای رادیکال عرب بر آنها پیشی گرفت. ایران حتی در سال ۱۹۸۱ تشکیل دولت فلسطینی در ساحل غربی رود اردن را به عنوان راه‌حل مشکل اعراب و اسرائیل رد نمود و خواهان آن شد که تمام خاک فلسطین باید به صاحبان اصلی آن باز پس داده شود. [۵۵] این مواضع تند جمهوری اسلامی ایران در قبال فرایند صلح خاورمیانه و به‌طور کلی مسئله فلسطین در شرایطی صورت گرفته است که تحولات چند دهه اخیر در قضیه اعراب و اسرائیل به خصوص سفر تاریخی سادات، رئیس جمهوری سابق مصر به قدس (اورشلیم) در سال ۱۹۷۷ و سخنرانی وی از تریبون مجلس اسرائیل و گفتن جمله معروف «جنگ بس است» نشان داده است که مناقشه اعراب و اسرائیل غیرقابل حل نمی‌باشد. [۵۶] از آن زمان به بعد است که رژیم‌های عرب به فلسطین و برخورد با فلسطین و فلسطینی‌ها از زاویه منافع ملی توجه می‌نمایند. نخبگان سیاسی جهان عرب اینک دریافته‌اند که دیگر ریشه‌کن کردن اسرائیل از طریق زور محال است [۵۷] و نقش توان اتمی اسرائیل همگام با توانایی‌های متعارف آن کشور، دولت‌های عرب را به این محاسبه استراتژیک رهنمون ساخته است که بهای حذف اسرائیل از طریق جنگ بسیار بالاست و لذا علاقه‌مندی به راه‌حل‌های سیاسی در جهان عرب رو به افزایش نهاده است. [۵۸] خستگی عمومی از جنگی جدید موجب شده است که رهبران عرب به راه‌حل‌های دیگری برای تعریف دوباره اهداف و منافع خود‌گرایش پیدا کنند. لذا این امر موجب تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی کشورهای عرب از اندیشه پان‌عریسم به یک نوع ناسیونالیسم وطنی با تأکید بر منافع ملی گردیده است که در نتیجه موجب روی آوردن برخی از

کشورهای عرب به نوعی رابطه با اسرائیل شده است. حمله عراق به کویت و ائتلاف نظامی به رهبری آمریکا برای نجات کویت ضمن آنکه باعث ایجاد تفرقه بین کشورهای عرب گردید، [۵۹] موجب شد که اسرائیل به صورت دوفاکتو با بسیاری از کشورهای عرب رابطه برقرار نماید و اردن و برخی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نیز متعاقب این جنگ به اسرائیل به عنوان عامل توازن نگاه کنند. [۶۰] البته تغییر در محیط بین‌المللی و امنیتی خاورمیانه و در نتیجه ظهور آمریکا به عنوان قدرت فائده در دوران بعد از جنگ سرد و کم‌رنگ شدن حضور روسیه در منطقه، اعراب را به پاسخ مساعد دادن به آمریکا در رابطه با اسرائیل بیشتر ترغیب نموده است. [۶۱]

به نحوی که بسیاری از کشورهای عرب پس از آن، دیگر اسرائیل را به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای می‌شناسند و در نتیجه به برقراری مناسبات آشکار و پنهان با آن دست زده‌اند و این روند نزدیکی علی‌رغم اظهارات تند و شدید و تهدیدات ظاهری به قطع مناسبات با اسرائیل و بعضاً اتخاذ تصمیمات به ظاهر دارای شداد و غلاظ در قالب قطعنامه‌ها و اعلامیه‌های متعدد دوباره به خاطر شعارزدگی رهبران جهان عرب در شکل دیگری ادامه یافته است. پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی سابق پشت اکثر کشورهای رادیکال عرب را خالی نمود و لذا گزینه‌های دیپلماتیک و نظامی اعراب به ویژه گروه رادیکال را محدود کرد و امروزه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و تحولات عراق دیگر از صف گروه رادیکال معدودی باقی نمانده است و باقیمانده‌ها نیز آنچه در میانشان مورد بحث و بررسی است و مطرح می‌باشد مسئله صلح یا عدم صلح با اسرائیل نیست بلکه نحوه برقراری صلح با این کشور است. [۶۲]

موفقیت سازمان آزادی‌بخش فلسطین در استقرار خود به عنوان یک صدا در صحنه فلسطین و تشکیل حکومت خودگردان فلسطین گرچه موجب آزادی عمل بیشتر فلسطینی‌ها شد اما اختلاف و چالش‌های درون فلسطین همراه با فقدان اعتماد بین رژیم‌های عرب و حکومت خودگردان، [۶۳] شعارزدگی جهان عرب و بالاخره حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا از اسرائیل نتوانسته است که در ایجاد وحدت و برپایی یک چالش مؤثر از سوی فلسطینی‌ها در برابر اسرائیل کارساز باشد. در این میان روابط بین بازیگران سیاسی مختلف صحنه فلسطین از عوامل اصلی عدم موفقیت مبارزات فلسطینی‌ها به طور اعم و پیروزی و موفقیت انتفاضه به طور اخص بوده است و لذا هاله‌ای از ابهام بر سر پیروزی عملگرایی فلسطینی (انتفاضه) که روزه‌روز

فرسایشی تر می شود کشیده شده است. [۶۴] لذا حکومت خودگردان فلسطین نیز اینک دریافته است که تنها راه چاره حل مسئله فلسطین از طریق مذاکرات سیاسی با طرف اسرائیلی است. فرایند صلح اعراب و اسرائیل که با کمپ دیوید شروع شد امروزه به طرح نقشه راه رسیده است و راه بدون بازگشتی است. حوادث و رویدادها می توانند این فرایند را به تعویق اندازند اما این فرایند قطع نخواهد شد و طرفین نهایتاً مجبورند با سازش‌هایی دردناک نقطه پایانی بر این مناقشه دیرپا بگذارند. اما از آنجایی که اعراب هرگز با شکست موافق نیستند و یهودی‌ها نیز هرگز اجازه فروپاشی دولت خود را نخواهند داد لذا تنها راه موجود یک راه عملی متضمن اعطای امتیازات متقابل است که در بردارنده منافع طرفین درگیر باشد. [۶۵]

امروزه بسیاری از رهبران فلسطین به این مهم پی برده‌اند اما از اظهار علنی آن احتراز می‌کنند. عرفات نیز به این واقعیت پی برده بود اما مایل به اجرای آن نبود چرا که به قول یک روزنامه‌نگار عرب اعلام تنفر از اسرائیل مدالی است که کماکان هر عرب مایل است به سینه خود آویزان کند. [۶۶]

صلح خاورمیانه و سیاست بازدارندگی اسرائیل

اسرائیل بر این باور است که علی‌رغم روند صلح و تغییرات اساسی در مواضع برخی کشورهای عرب در مقابل آن کشور هنوز معدودی از کشورهای عرب و جمهوری اسلامی ایران طالب نابودی اسرائیل هستند. در چنین محیط امنیتی، رهبران اسرائیل گزینه بازدارندگی اتمی را به عنوان پایه‌ای برای پذیرش تدریجی کشورشان توسط اعراب می‌دانند و بر آن پای می‌فشارند و معتقد به عدم تغییر در سیاست اتمی اسرائیل در شرایط موجود هستند. اسرائیل مسئله بازدارندگی را برای جبران کمی وسعت کشور یهودی، فقدان عمق استراتژیک و عدم توازن ساختاری در منطقه و زخم‌پذیری در مقابل حملات سلاح‌های متعارف و غیرمتعارف لازم می‌داند [۶۷] و لذا عدم تحقق صلح جامع خاورمیانه موجبی برای تداوم پافشاری آن کشور بر این موضوع است. از زمان تشکیل دولت یهود در سال ۱۹۴۸، اسرائیل با جنگ‌های متعدد و تهدیداتی از جانب کشورهای عرب پیرامون خود روبه‌رو بوده است که تهدیدی علیه بقای آن کشور بوده‌اند. این جنگ‌ها و تهدیدات آثار زیادی بر فرهنگ راهبردی اسرائیل گذارده است به

طوری که استراتژیست‌ها و تصمیم‌گیران در اسرائیل قدرت تلافی عظیم را برای جلوگیری از تجدید حملات که بقای دولت یهود را به خطر می‌اندازد ضروری دانسته‌اند. اسرائیل بر این موضوع تأکید دارد که برخی از دولت‌های همسایه و منطقه سال‌هاست که در تلاش برای تهیه سلاح‌های غیرمتعارف و موشک‌های دوربرد برای حمل و پرتاب آن علیه اسرائیل بوده‌اند. [۶۸] لذا علی‌رغم پیشرفت‌های جزئی در زمینه فرایند صلح، به علت وجود تهدید، خشونت و جنگ علیه اسرائیل، تداوم اتمی، گزینشی اجتناب‌ناپذیر برای آن کشور بوده است. [۶۹] شیمون پرز^۱ در فوریه سال ۱۹۹۵ درباره نقش و اهمیت بازاریابی این طور گفته بود: «علت اینکه اسرائیل پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را امضا نمی‌کند این است که اسرائیل تنها کشور در جهان است که موجودیت آن توسط کشورهای دیگر همواره مورد تهدید است. به نظر من این تهدید عمدتاً از طرف ایران، عراق و تا حدی لیبی است. ترس آنها، یا سوءظن آنها، بازاریابی محسوب می‌شود. به علاوه حتی آن کشورهایی که پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را امضا کرده‌اند به اندازه پشیزی برای امضای خود ارزش قائل نیستند. منظور من ایران و عراق هستند که آن را امضا کرده‌اند. آنها چه کسی را می‌خواهند گول بزنند.» [۷۰]

مقامات اسرائیلی بر این باورند که رژیم جهانی مشتمل بر پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و سیستم بازرسی با مفهوم ساختارهای امنیتی منطقه‌ای مغایرت دارد و کنترل تسلیحات هسته‌ای در خاورمیانه نمی‌تواند در مورد اسرائیل خارج از بستر روابط سیاسی و پیشرفت فرایند صلح دیده شود. [۷۱] به‌زعم اسرائیل توسعه امنیت منطقه‌ای باید مبتنی بر پیشرفت در اجرای قراردادهای صلح منطقه‌ای و نیز شبکه وسیعی از اقدامات اعتمادسازی امنیتی باشد و تا موقعی که این شرایط حاصل نشود سیاست اسرائیل بر حفظ بازاریابی «مبهم هسته‌ای» استوار خواهد بود. [۷۲] ایهود باراک^۲، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، در زمان تصدی وزارت خارجه، در این باره چنین گفته بود: «در فقدان یک قرارداد صلح منطقه‌ای قابل اعتماد، سیاست هسته‌ای اسرائیل تغییر نکرده، نخواهد کرد و نمی‌تواند تغییر کند، زیرا که این سیاست یک موضوع بنیادین در مسئله بقای دولت یهود است که می‌تواند نسل‌های آینده اسرائیل را تحت تأثیر قرار دهد.» [۷۳] در واقع پافشاری اسرائیل بر توسعه توانایی‌های غیرمتعارف و تداوم

1. Shimon Peres

2. Ehud Barak

سیاست ابهام آمی آن کشور، اثر بومرنگی عدم پیشرفت و مخالفت با روند صلح خاورمیانه می‌باشند که مستمسکی بر تداوم سیاست بازدارندگی اسرائیل است. در این میان ایالات متحده آمریکا، متحد استراتژیک اسرائیل، نیز صریحاً ارتباط بین خطرات امنیتی اسرائیل و حفظ بازدارندگی را به عنوان آخرین حربه‌ای که اسرائیل بدان متوسل خواهد شد، پذیرفته است. این موضوع به کرات در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سیاسی وزارت خارجه آمریکا تأکید شده است که: «مسئله عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل باید در سبد موضوعات مورد بررسی در قالب صلح جامع دیده شود. ایالات متحده بر این عقیده نیست که مسئله پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را در این بخش از جهان قبل از آنکه توافق کلی صلح به دست آید می‌توان فیصله داد. ایالات متحده الزاماً مسئله پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را بر کوشش‌های انعقاد صلح منطقه‌ای مقدم نمی‌داند زیرا که نیل به صلح در منطقه برای ایالات متحده مهم‌ترین مسئله است.» [۷۴]

ایران و اسرائیل در خاورمیانه جدید

اندیشه خاورمیانه جدید در مفهوم امروزی خود برای نخستین بار از سوی برنارد لوئیس در پاییز سال ۱۹۹۲ در مقاله‌ای تحت عنوان «اندیشه دوباره خاورمیانه» در مجله امور خارجی مطرح گردید. نویسنده در آن مقاله این نظر را مطرح کرد که در دهه ۹۰ پس از خاتمه جنگ خلیج فارس، فروپاشی اتحاد شوروی سابق، خاتمه جنگ سرد و تشکیل کشورهای تازه استقلال یافته دگرگونی‌های اساسی در مفهوم خاورمیانه ایجاد شده است. پس از وی، شیمون پرز در سال ۱۹۹۳ کتاب «خاورمیانه جدید» را منتشر ساخت که در آن دیدگاه جامعی از آرمان‌ها و اهداف اسرائیل را برای آینده منطقه خاورمیانه مطرح نمود. [۷۵]

از اهداف مهم اندیشه خاورمیانه جدید، دستیابی اسرائیل به همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان عرب است. اسرائیل بر این باور است که در مقطع زمانی کنونی چنانچه بخواهد که امنیت خود را تضمین نماید آن کشور باید در پی ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای همسایه عرب و سایر کشورهای جهان باشد. [۷۶] از طرف دیگر در تفکر خاورمیانه جدید این کشور باید به روابط اقتصادی بیش از توسعه مناسبات سیاسی اهمیت بدهد. این بدان معنی

است که اسرائیل به عنوان هم‌پیمان استراتژیک آمریکا در شرایط نوینی که در جهان پس از فروپاشی کمونیسیم پیش آمده باید بکوشد که در بازارهای اقتصادی کشورهای خاورمیانه به گونه‌ای مشارکت نماید. البته هدف اسرائیل تنها همکاری اقتصادی با کشورهای عرب خاورمیانه نمی‌باشد بلکه آن کشور خواهان همکاری و ممزوج شدن در اقتصاد منطقه بزرگ خاورمیانه می‌باشد [۷۷] و تاکنون ترتیبات و نفوذ اقتصادی اسرائیل در منطقه خاورمیانه به گونه‌ای بوده است که بسیاری از کشورها خواسته و یا ناخواسته به این امر تن در داده‌اند. [۷۸] شیمون پرز در کتاب خود امضای توافقات صلح با اعراب، صلح میان اردن و اسرائیل، مذاکرات صلح اسلو و گنت و گوهایی را (که نهایتاً به توافق میان اسرائیل با اردن و فلسطینی‌ها منجر شد)، موافقتنامه‌های اقتصادی دوجانبه و تصمیمات سران کشورهای عرب و اسرائیل در کنفرانس‌های اقتصادی خاورمیانه را همگی گام‌هایی برای پیروزی در اندیشه ایجاد خاورمیانه جدید برمی‌شمارد. پرز معتقد است که برای سامان دادن به چنین اندیشه‌ای باید تمامی آرمان‌ها و باورهای مذهبی را به کناری نهاد و با ایجاد مؤسسات جدید و اجرای طرح‌های دوجانبه و یا چندجانبه اتحادیه منطقه‌ای جدیدی را برای خاورمیانه ترسیم کرد و در این رابطه ایالات متحده در اجرای دکترین نظم بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای را برای اسرائیل در نظر گرفته است که آن عبور از گذرگاه اسرائیل به سوی آمریکا است. [۷۸] اسرائیل با برخورداری از ساختار و زیربنای اقتصادی پیشرفته و برتری نسبت به کشورهای عرب و غیرعرب در زمینه‌های صنعت و کشاورزی و روابط با اقتصاد جهانی و روابط ویژه با آمریکا. سرمایه‌داران یهودی، سازمان‌های بازرگانی و وسایل تبلیغاتی دست برتر را در تعاملات اقتصادی منطقه در بستر خاورمیانه جدید داراست. در واقع از اهداف اسرائیل در نظام خاورمیانه جدید گسترش و توسعه دادوستدهای تجاری و بازرگانی با کشورهای منطقه با هدف سلطه اقتصادی است تا از نظر اقتصادی مفهوم اسرائیل بزرگ و اندیشه نیل تا فرات اقتصادی تحقق یابد.

نزار قبلائی^۱، شاعر سوری چه خوش گفته ست که: «اسرائیل در پی آن است که منطقه خاورمیانه را به سوپر مارکت بزرگی تبدیل کند و خود رئیس هیأت مدیره آن باشد». [۷۹] در خاورمیانه جدید، اسرائیل در پی آن است تا شریان‌های حیات اقتصادی اعراب، آب، نفت،

1. Nizar Qabbani

فرهنگ و جهانگردی را به اقتصاد اسرائیل پیوند زند و در این راستا با توجه به ظرفیت‌های منطقه خاورمیانه، اسرائیل در محورهای جهانگردی، منابع آب منطقه، هژمونی فرهنگی، اهداف و نیات خاصی را تعقیب می‌کند.

اهداف امنیتی یکی از اساسی‌ترین اهداف اسرائیل در اندیشه خاورمیانه جدید است. در پی فروپاشی بلوک شرق، آمریکا و اسرائیل نگرانی‌های مشترکی را در خصوص خطر فزاینده اشاعه جنگ‌افزارهای شوری سابق به درون منطقه خاورمیانه مطرح کردند. لذا دو کشور تلاش می‌کنند تا از انتقال تسلیحات غیرمعارف جمهوری‌های تازه تأسیس یافته به مناطق مجاور و به‌خصوص دولت‌های عربی و اسلامی خاورمیانه جلوگیری نمایند. اسرائیل به این نگرانی‌ها توجه ویژه داشته است. ترس اسرائیل از این بابت بوده و است که کشورهای تازه استقلال یافته به دلیل شرایط نامطلوب و دشوار اقتصادی، سلاح‌های متعارف و غیرمعارف خود را به دشمنان اسرائیل در خاورمیانه از جمله ایران، عراق و لیبی (قبل از تحولات سالهای اخیر) و سوریه بفروشند. [۸۰]

در این میان ایران یکی از کشورهایی است که متهم به تلاش برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای بوده است. افرایم سنیه^۱ می‌نویسد: «مسئله‌ای که هیچ مشکلی در آن نیست این است که تهران برای دستیابی به بمب هسته‌ای و امکان پرتاب آن به مناطقی دوردست با استفاده از موشک‌های زمین به زمین «نودونگ» اصرار دارد و به همین دلیل ایران را کشوری توسعه‌طلب می‌دانم که پیوسته در پی تحصیل توان هسته‌ای به منظور تیل به اهداف استعمارگرانه‌اش می‌باشد». [۸۱]

وی در دنباله می‌افزاید: «ایران با اهداف بلندپروازانه‌اش و توان موشکی و هسته‌ای که از آن برخوردار خواهد شد خطرناک‌ترین دشمن استراتژیک اسرائیل، شیطان کوچک و آمریکا، شیطان بزرگ است. شاید از نظر جمهوری اسلامی ایران، اسرائیل به اصطلاح شیطان کوچک باشد اما قطعاً شیطانی نزدیک است و حمله به آن به مراتب آسان‌تر از حمله به ابرقدرتی همچون آمریکا است». [۸۲] در مورد اهمیت خطر ایران برای اسرائیل، نوام چامسکی^۲ می‌نویسد: «ایران همیشه مشکلی برای اسرائیل بوده است و آن تنها کشور در منطقه خاورمیانه است که آنها

1. Efraim Sneh

2. Noam Chomsky

نتوانسته‌اند از عهده آن برآیند. اسرائیلی‌ها به دنبال آمریکایی‌ها در پی آن هستند که در سال‌های آینده ایران را از پای درآورند» [۸۳]

امروزه در خاورمیانه جدید و پس از تحولات ۱۱ سپتامبر و عراق، دیگر کشمکش اعراب و اسرائیل تنها ویژگی اصلی آن نیست بلکه این ویژگی جای خود را به ویژگی‌های دیگری که از آن و با عنوان مبارزه با بنیادگرایی؛ تروریسم و کشورهای حامی تروریسم یاد می‌کنند، داده است. اسرائیل در مسیر احیای این نقش شعار مبارزه با بنیادگرایی، تروریسم و کشورهای حامی تروریسم در خاورمیانه و جهان اسلام را برانگیخت و آمریکا را قانع کرد که برای مبارزه با مؤلفه‌های فوق‌الذکر در خاورمیانه و جهان اسلام و به خصوص زیر نظر گرفتن پیشروی ایران در خاورمیانه، در مفهوم گسترده آن، نقش اسرائیل ضروری است. اسرائیل برای برخورداری از کمک‌ها و حمایت‌های بیشتر آمریکا و تداوم آن و حفظ روابط راهبردی خود با آن کشور بزرگنمایی تهدیدات دشمن مشترکی را در دستور کار خود قرار داد، دشمنی که دفاع در مقابل آن برای آمریکا و اسرائیل جنبه استراتژیک دارد و این کشور همان‌طور که اشاره شد کشوری جز جمهوری اسلامی ایران نیست که کانون اسلام بنیادگرا، حامی تروریسم و مخالف روند صلح معرفی می‌شود. [۸۴] تداوم مواضع اعلامی و اعمالی جمهوری اسلامی ایران در قضایای مربوط به فلسطین، اسرائیل و صلح خاورمیانه این دشمنی مشترک را پررنگ‌تر می‌نمایاند.

در محیط امنیتی جدید خاورمیانه، اسرائیل محدوده استراتژیک خود را تا دریای سیاه در شمال، خلیج عدن در جنوب، تنگه جبل‌الطارق در غرب و آسیای مرکزی و قفقاز و دریای خزر در شرق می‌بیند. [۸۵] در ارتباط با ایران، اسرائیل اهداف بلندمدتی را در ابعاد مختلف در منطقه دنبال می‌کند با این نیت که از گسترش دامنه نفوذ و تعمیق عمق استراتژیک ایران در منطقه بکاهد.

گوشه‌ای از این اهداف به قرار زیر می‌باشند: [۸۶]

- جلوگیری از نقل و انتقالات تجهیزات و فناوری هسته‌ای به کشورهای عربی و اسلامی و همکاری با کشورهای منطقه‌ای دارای توانایی هسته‌ای در زمینه‌های اقتصادی و صنعتی؛
- دستیابی به مواد و سوخت‌های هسته‌ای کشورهای تازه تأسیس، جذب متخصصین هسته‌ای آنها و تلاش برای جلوگیری از جذب آنها توسط کشورهای عربی یا اسلامی، گفته شده است که اسرائیل دانشمندان هسته‌ای کم درآمد روسیه را با پیشنهادهای کلان به همکاری

تحقیقاتی دعوت کرده است و این باعث شده تا این افراد به جای همکاری با ایران به اسرائیل بروند؛ [۸۷]

- انتقال نگرانی امنیتی از مرزهای خود به مرزهای جمهوری اسلامی ایران از طریق همکاری و عقد قراردادهای متعدد با ترکیه، آذربایجان، ترکمنستان و عراق و حضور در این کشورها و ایجاد کمربند انزوای امنیتی به دور جمهوری اسلامی ایران؛

- جایگزین کردن کشورهای تازه تأسیس در منطقه به جای ایران در راستای مثلث جدید استراتژیکی آسیای مرکزی - قفقاز، ترکیه، اسرائیل (ایران با پیروزی انقلاب از مثلث استراتژیک آنکارا - تهران - تل آویو خارج شد)؛

- دستیابی به منابع نفت و گاز و دیگر مواد خام منطقه‌ای برای تولیدات صنعتی اسرائیل؛
- مشارکت در پروژه‌های کشاورزی، آبیاری و بیابان‌زدایی برای وابسته کردن اقتصاد کشورهای منطقه به اقتصاد اسرائیل؛

- انعقاد پیمان‌های اقتصادی با کشورهای پیرامونی برای کاستن از فشار تحریم‌های اقتصادی احتمالی کشورهای عرب و مسلمان؛

- بازاریابی و نفوذ در بازارهای منطقه به منظور فروش تولیدات و مصنوعات اسرائیل؛
- انجام تحرکات عمده روی نخبگان، احزاب و وسایل ارتباط جمعی کشورهای پیرامونی در جهت حذف و کم‌رنگ کردن حضور ایران در این کشورها؛

- تلاش برای یافتن متحدین جدید در بستر خاورمیانه جدید به منظور خروج از انزوای سیاسی؛

- خارج کردن بعد اسلامی از اعراب و مبارزه با بنیادگرایی اسلامی، تروریسم و کشورهای حامی تروریسم در منطقه؛

- تشویق بیشتر کشورهای منطقه به گسترش روابط همه‌جانبه با اسرائیل و ترغیب اسلام‌ستیزی؛

- همسو کردن سیاست خارجی کشورهای پیرامونی با سیاست خارجی اسرائیل در قضایای مربوط به فلسطین، صلح خاورمیانه و یا حداقل در وضعیت بی‌طرفی قرار دادن سیاست خارجی این کشورها در این زمینه؛

- توجه به سرنوشت یهودیان در کشورهای پیرامونی و استفاده از آنها به عنوان اهرم نفوذ و

توسعه روابط؛

- جلب حمایت کشورهای پیرامونی در مجامع بین‌المللی از مسائل اسرائیل؛
- عمل کردن به عنوان سرپل ارتباط آمریکا - کشورهای پیرامونی. [۸۸]

نتیجه

مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال قضایای فلسطین و مآلاً فرایند صلح خاورمیانه که در ادامه سیاست‌های گذشته می‌باشد، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را با چالش‌های متعددی روبه‌رو کرده است. مسلماً تداوم این روند ایران را با چالش‌های جدی‌تری در آینده روبه‌رو خواهد ساخت. همسویی ایران در مسائل فلسطینی‌ها و مخالفت اعلامی و اعمالی ایران با روند صلح در شرایطی صورت می‌گیرد که:

- ۱- پرداختن به قضیه فلسطین تاکنون در بسیاری از کشورهای عرب و اسلامی در حد شعار و نه عمل بوده است و بسیاری از کشورهای عرب و اسلامی در حالی که دیگران را به نرمش در مقابل اسرائیل متهم می‌کنند خود به مسئله فلسطین و فرایند صلح اسرائیل با اعراب صرفاً در چارچوب منافع و مصالح ملی نگاه می‌کنند و از آن زاویه موضوع را تفسیر و تعبیر می‌نمایند.
- ۲- هزینه‌ها و مشکلات در غلتیدن کشورهای عرب در جنگی دیگر با اسرائیل که جنگ رمضان سال ۱۹۷۳ آخرین مورد آن بود تاکنون انگیزه‌ای را در میان اعراب برای آغاز درگیری مجدد با اسرائیل ایجاد نکرده است. تجاوز سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان و اشغال هجده ساله جنوب آن کشور از سوی اسرائیل انگیزه‌ای را برای کشورهای عرب برای نجات لبنان از طریق جنگ ایجاد نکرد. حتی انتفاضه نیز مورد حمایت جدی اعراب قرار نگرفته است. و بالاخره حمله اسرائیل به لبنان در تابستان ۲۰۰۶ که با مقاومت حزب‌الله در کوتاه زمانی خنثی شد، نتوانست جبهه‌ای را علیه اسرائیل در جهان عرب برپا دارد.
- ۳- تحولات در جهان عرب بعد از کمپ دیوید نشان داد که بسیاری از کشورهای عرب قویاً علاقه‌مند به کاستن از درگیری خود در مناقشه اعراب و اسرائیل بوده و تمایل به حل مسائل باقیمانده از طریق مذاکره دارند. بیهوده نیست که در تمام اجلاس‌های سال‌های اخیر کشورهای عرب و نیز اسلامی بر موضوع تداوم فرایند صلح در خاورمیانه تأکید شده است.

امروزه فضای امنیتی منطقه بعد از تحولات ۱۱ سپتامبر، افغانستان و عراق به گونه‌ای است که در آن دولت‌ها و جریان‌های میانه‌رو راه را بر دولت‌ها، جریان‌ها و تشکل‌های رادیکال عرب و اسلامی برای اعمال نظرات و نفوذ بسته‌اند. جریان‌های میانه‌رو عرب و اسلامی و حافظ وضع موجود امروزه دست بالا را در اجلاس‌های عربی و اسلامی و مآلاً بر تصمیمات متخذه دارند و لذا هیچ‌گاه زیر بار رهبری و هدایت جریان‌های تندرو و افراطی نمی‌روند. کشورها و دولت‌های مذکور عملاً نشان داده‌اند که مایل به حل مناقشه خاورمیانه از طریق مذاکره هستند زیرا که بیشتر این کشورها از کشیده شدن دامنه ناآرامی‌ها به داخل سرزمین‌های خود و تهدیدات داخلی نگران هستند و صلح و ثبات و توسعه اقتصادی را به عنوان اولویت‌های خود در دهه گذشته و جاری دیده‌اند.

۴- فروپاشی قدرت شوروی سابق، دست آمریکا را برای هدایت و نهایتاً حل مناقشه اعراب و اسرائیل موافق الگوی خود باز گذارده است، آمریکا درصدد است که مناقشه طرفین درگیر با برقراری صلح و نه پیروزی اعراب آن طور که مدنظر شوروی سابق بود پایان گیرد.

از منظر آمریکا، صلح واقعی مستلزم تداوم روابط ویژه و مستحکم بین آمریکا و اسرائیل است و ایالات متحده نیش از دوران جنگ سرد آماده پاسخگویی به هر نوع تهدید به کیان و موجودیت دولت یهود است. این مسئله همپای با حضور کم‌رنگ روسیه در خاورمیانه، اعراب را به دادن پاسخ مساعد به آمریکا در رابطه با اسرائیل بیشتر ترغیب نموده است. شرکت مجموعه قابل توجهی از جهان عرب در کنفرانس اخیر صلح در آنابولیس آمریکا گواه صادقی بر این همسوئی است.

۵- عدم انسجام جاری در جهان عرب، اختلاف در میان طرف‌های فلسطینی درخصوص مذاکرات صلح، عدم کارایی اتحادیه عرب و بالاخره اشغال عراق توسط ایالات متحده و بریتانیا شرایط ایده‌آلی را برای اسرائیل فراهم کرده است تا قدرتمندان تر راجع به فلسطین و خاورمیانه اعمال نظر نماید.

۶- با تحولات عراق، آمریکا و بریتانیا هدیه ارزشمندی را به اسرائیل اعطا کردند. چرا که از نظر اسرائیل اشغال عراق به معنی «پایان یافتن جبهه شرقی» است و این امر سرآغاز کشیده شدن عراق به تعهد جدیدی است که پیمان‌های دوران جنگ سرد را یادآور می‌شود، پیمان‌هایی که استراتژیست‌های غربی امیدوار بودند که به تقسیم و فتح جهان عرب کمک خواهد کرد.

۷- تحولات سال‌های اخیر خاورمیانه بی‌چون و چرا راه را برای اسرائیل، در فرایند صلح با اعراب، برای تحقق هژمونی منطقه‌ای در بستر خاورمیانه جدید هموار می‌نماید. با پایان گرفتن اولین پروژه اسرائیل دایر بر تشکیل دولت و تصرف سرزمینی، رهبریت جاری در اسرائیل امیدوار است که با کمک آمریکا نقشه خاورمیانه را به نحوی طراحی نمایند و هویت منطقه‌ای را به گونه‌ای شکل دهند که اسرائیل را قادر سازد تا به قدرت فائقه منطقه تبدیل شود و این امر در چشم‌انداز منطقه به خوبی هویدا است. اسرائیل در اجرای این برنامه از هماهنگی و همسویی نزدیک جناح محافظه‌کار افراطی آمریکا برخوردار می‌باشد. به خصوص شخصیت‌های ذی‌نفوذ طرفدار اسرائیل در دولت جمهوری خواه فعلی آمریکا، افرادی چون ریچارد پرل^۱ معروف به «شاهزاده تاریکی» و پل ولفوویتز^۲، معاون سابق وزارت دفاع آمریکا که زمانی طرح‌هایی را برای توسعه هژمونی منطقه‌ای اسرائیل طراحی نمودند.

۸- مسلماً تحقق صلح جامع در خاورمیانه بین اسرائیل و طرف‌های عرب آن دور از انتظار نخواهد بود. این امر در بلندمدت منافع اسرائیل را در منطقه بیشتر تأمین خواهد کرد خصوصاً اگر آن کشور موفق شود در شرایط منطقه‌ای موجود صلحی موافق با دیدگاه‌های خود یا به عبارتی صلح عبری^۳ را که جزئی از سناریوی صلح آمریکایی^۴ برای منطقه خاورمیانه است حاکم سازد. در این صورت بنا به قاعده «اول در میان بیاورها»^۵ اسرائیل به علت برخورداری از قدرت بالای اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی خود به عنوان عضو شاخص کشورهای خاورمیانه عربی درخواهد آمد. برطبق این سناریو اسرائیل در یک شبکه عمده اقتصادی، دفاعی و ارتباطی بین خاورمیانه و غرب عمل خواهد کرد و یکی از اهداف این سناریو مقابله با تهدیدهای مشترک منطقه‌ای از جانب ایران و جنبش‌های رادیکال عنوان می‌شود.

۹- فرایند صلح جامع اعراب و اسرائیل که با قرارداد کمپ دیوید^۶ شروع شد روند بدون بازگشتی است که نهایتاً به توافق مرضی‌الطرفین سازش گونه‌ای در جبهه‌های مختلف ختم خواهد شد. در قضیه فلسطین، گرچه آخرین رویکرد در قضیه مذاکرات صلح (طرح نقشه راه) هم توقعات فلسطینی‌ها را برآورده نمی‌کند، آنچنان که جناح‌های راست افراطی اسرائیل چنین

1. Richard Perle

2. Poul Wolfowitz

3. Pax Hebraica

4. Pax Americana

5. Primus inter Pares

6. Camp David

ادعاهایی را دارند، معذالک در شرایط امروزی یعنی حضور آمریکا در منطقه و پیوندها و روابط جامع الاطراف آن کشور با اسرائیل از نظر جناحی از فلسطینی‌ها راه دیگری جز سازش‌های دردناک را برای آنها باقی نگذارده است.

تاکنون رادیکالیزم فلسطینی جز تقویت و بقای رادیکالیزم یهودی حاصلی دربر نداشته است و بیشتر جامعه اسرائیل را به سمت جامعه مرزی^۱ با دو مؤلفه آن یعنی دولت پادگانی^۲ و بسیج عمومی^۳ سوق داده است. بنابراین در شرایط منطقه‌ای موجود تحقق طرح نقشه راه فرصت تاریخی جدیدی برای فلسطینی‌ها است.

بسیاری از فلسطینی‌ها چون اسرائیلی‌ها دیگر در قضیه فلسطین «رویکرد همه یا هیچ» و اندیشه «از رود تا دریا» را به کلی به فراموشی سپرده‌اند. لذا عدم استفاده از این فرصت تاریخی فشار بر فلسطینی‌ها را در شرایط امنیتی موجود خاورمیانه بیشتر خواهد کرد. البته در زمان طرح نقشه راه اسرائیل کماکان تأکید می‌داشت که تمام یهودی‌نشین‌ها را تخلیه نخواهد کرد، تمام قدس شرقی را به دولت فلسطینی آتی به عنوان پایتخت واگذار نمی‌کند، و بالاخره اجازه بازگشت آوارگان فلسطینی را به درون اسرائیل نخواهد داد، چرا که به زعم اسرائیلی‌ها این اقدام توازن جمعیتی را به ضرر اسرائیل و به نفع فلسطینی‌ها تغییر خواهد داد. گرچه موارد مذکور همیشه جزء خطوط قرمز اسرائیل بوده‌اند و نادیده گرفتن آنها از سوی مقامات رده بالای رژیم اسرائیل نوعی انتخار سیاسی بوده است، اما اینک بنظر می‌رسد که تحولات پسانا پولیس زمینه را برای تحقق بخش بیشتری از خواسته‌های برحق فلسطینی‌ها آماده‌تر ساخته است.

۱۰- با فروپاشی شوروی سابق که وزنه‌ای سنگین در طرفداری از گروه اعراب رادیکال بود، آن کشور از معادله قدرت در خاورمیانه کنار رفت. این امر موجب شد سوریه، که مواضع سرسختانه‌ای در زمینه تلاش‌های صلح داشت، سیاست خود را در قبال اسرائیل تغییر دهد. از جمله در کنفرانس مادرید تحت نظارت آمریکا شرکت کرد و در واقع تن به مذاکره با اسرائیل داد. امروزه بعد از تحولات اخیر در منطقه خاورمیانه برای این کشور نیز راهی جز احیای مذاکرات سیاسی با اسرائیل باقی نمانده است. شرکت نماینده‌ای از سوریه در نشست آناپولیس،

1. Frontier Society

2. Garrison State

3. Public Mobilization

همسوئی آن کشور را بوضوح با دیگر کشورهای عرب شرکت‌کننده در کنفرانس مذکور در قضیه صلح اسرائیل و فلسطین نشان داد.

لیبی دیگر کشور ناسازگار این گروه نیز که زمانی از اتحادیه عرب به عنوان اتحادیه‌ای بزدل یاد کرده بود اینک راه سازش و تمکین را در پیش گرفته است و باقیمانده‌ها نیز قطعاً همین راه را دنبال خواهند کرد و دیگر آثاری از مقاومت کشورهای به اصطلاح خط مقدم باقی نخواهد ماند.

۱۱- توان هسته‌ای اسرائیل آنچنان قدرت بازدارندگی به آن کشور داده است که هیچ کشور عربی در منطقه حتی فکر تهاجم به اسرائیل را در سر نخواهد پروراند. در نتیجه این امر باعث شده است که دشمنان سنتی اسرائیل راه صلح و آشتی با آن رژیم را در پیش گیرند.

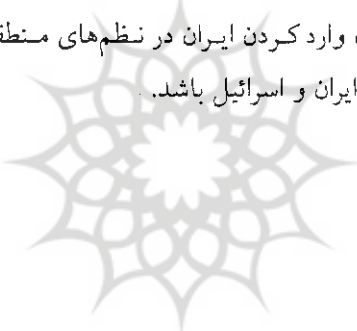
۱۲- ایران حدود سه دهه است که همراهی صمیمانه‌ای با آرمان فلسطین داشته است. همسویی ایران در این زمینه کشور را با چالش‌هایی روبه‌رو نموده است. جدا از فشارها و محدودیت‌های سیاسی، محدودیت‌ها و فشارهای اقتصادی و تحریم‌ها نیز بهایی بوده است که ایران برای حمایت از آرمان فلسطین و مخالفت با روند صلح خاورمیانه پرداخته است. این همراهی و همسویی در شرایطی است که حتی در صحنه فلسطین و در میان جناح‌های مختلف فلسطینی علی‌رغم بعضی همسویی‌ها با ایران، اختلاف دیدگاه ایدئولوژیکی با ایران شیعه کماکان دیده می‌شود. این طور استنباط می‌گردد که طی این سال‌ها نزدیکی با ایران بیشتر حرکتی تاکتیکی از سوی این گروه‌ها به خاطر برخورداری مقطعی از حمایت‌های همه‌جانبه ایران بوده است.

۱۳- درحالی که نیاز مشروع امنیتی و دفاعی ایران، تمایل کشور را به داشتن و اعتلای توانایی‌های دفاعی خود اجتناب‌ناپذیر می‌سازد، این نیاز مشروع در نتیجه اتخاذ سیاست‌های خارج از چارچوب سازمان کنفرانس اسلامی در قضیه فلسطین و مخالفت آشکار با روند صلح در خاورمیانه به یکی از بن‌بست‌های عمده سیاست خارجی کشور تبدیل شده است و ایران را در گذر این سالها در صف کشورهای یاغی، ناسازگار و بالاخره اجزای محور شرارت قرار داده است.

۱۴- همسویی ایران با قضیه فلسطین و مخالفت ایران با روند صلح خاورمیانه تاکنون بر ایدئولوژی حکومت اسلامی مبتنی بوده است. اما گفته می‌شود که ترس ایران از انزوای کامل در منطقه از یک سو و استیلای آمریکا بر منطقه از سوی دیگر علت اصلی مخالفت ایران با این روند است چراکه در صورت تحقق صلح جامع و پایداری بین اعراب و اسرائیل، ایران در منطقه

تنها خواهد ماند و قراین موجود حاکی از آن است که این شرایط در منطقه خاورمیانه برای ایران در حال تحقق است. آمریکا در منطقه حضور فعال و قدرتمندانه دارد. بی‌رنگی و محو کامل جناح رادیکال عرب از موضع پایداری و مقاومت در حال تحقق کامل است و صلح و یا سازش فلسطینی‌ها و به طور کلی اعراب با اسرائیل در چشم‌انداز است.

اینک جمهوری اسلامی ایران با تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر و حضور یافتن آمریکا در منطقه به یک تعبیر بعد از کشور کانادا بزرگترین مرز را با آن کشور دارد و اسرائیل نیز در تمام حوزه‌های پیرامونی ایران که آمریکا حضور دارد حاضر و فعال است. در دکترین امنیتی و سیاست جاری آمریکا، تغییر نقشه سیاسی خاورمیانه کماکان بقوت خود باقی است و تغییر حکومت و یا تغییر رفتار ایران در دستور کار آمریکا قرار دارد و بزعمی کماکان روی میز است. گفت و گوی میان آمریکا و ایران، در صورت تحقق، یکی از سناریوهایی است که می‌تواند بستری برای عادی سازی روابط، لغو تحریم‌ها، وارد کردن ایران در نظم‌های منطقه‌ای و همچنین، به طور غیرمستقیم، کاهش تنش بین ایران و اسرائیل باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

1. Elic Podeh, Rethinking Israel in The Middle East, Israel Affairs, Vol. 3. No. 3&4, Spring-Summer 1997, p. 280.
2. Barry Rubin, The Tragedy of The Middle East, Cambridge University Press, 2002, p. 193.
3. Ewan W. Anderson, The Middle East, Geography & Geopolitics, Routledge, 2000, p. 224.
4. Eli Podeh, Op.Cit, pp. 280-281.
5. Uzi Rebhun and Chaim I. Waxman, Israel in The Early Twenty First Century: Challenging Internal and Global Developments, Israel Affairs. vol. 9, No. 4, 2003, p. 1.
6. Eli Podeh. Op.Cit. pp. 280-281.
7. Howard M. Sachar, A History of Israel, From The Rise of Zionism to Our Time, Alfred A. Knopf. New York, 1998, p. 458.
8. Ibid, pp. 458-459.
9. Eli Podeh, Op.Cit. 280-292, Passim.
10. Howard M. Sachar, Op.Cit, p. 463.
11. Eli Podeh, Op.Cit. pp. 281-282.
12. Ian Black, Israel's Secret Wars, London, Hamish Hamilton. 1991, p. 76.
13. Eli Podeh, Op.Cit. pp. 280-292 Passim.
14. Howard M. Sachar, Op.Cit, p. 950.
15. "The Global System and Arab Foreign Policies: The Primacy of Constraints", in The Foreign Policies of Arab States, Cairo, 1984, p. 33.
16. Khair al-Din Haseeb et al; The Future of the Arab Nation: Challenges and Options, London 1991.
17. Eli Podeh, Op.Cit. pp. 280-292 Passim.

18. Barry Rubin, Op.Cit, p. 38.
19. Eli Podeh, Op.cit.
20. Nissim Rejwan, Israel's Place in The Middle East, University Press of Florida, 1998, pp. 153-156.
21. Fuad Ajami, "The End of Pan-Arabism", Foreign Affairs (New York) Winter 1978-79, pp. 355-56.
22. Nissim Rejwan, op.cit.
23. Eli Podeh, Op.Cit.
24. Nissim Rejwan, p. 157.
25. Martin Indyk, "The Postwar Balance of Power in The Middle East", in J. S. Nye, and R. K. Smith, eds, After the Storm: Lessons from the [Persian] Gulf War, New York, 1991, pp. 83-85.
26. Eli Podeh, Op.Cit.
26. Ibid.
27. Howard M. Sachar, Op.Cit, p. 686.
28. Eli Podeh, Op.Cit.
29. Henry Laurens, Paix et Guerre Au Moyen - Orient, L'orient Arabe et le Monde de 1945 À nos Jours, Armand Colin, Paris, 1999, p. 224.
30. Eli Podeh, Op.Cit.
31. Howard M. Sachar, Op.Cit, p. 472.
32. Eli Podeh, Op.Cit.
33. Henry Laurens, Op.Cit, p. 463.
34. Barry Rubin, Op.Cit, p. 36.
35. Stephen Zunes, Tinderbox, US. Middle East Policy and 'The Roots of Terrorism, Zed Books, London, 2003, p.1.
36. Ibid., p. 2.

37. Bernard Lewis, "Rethinking the Middle East", Foreign Affairs, Vol. 71, Fall 1992, p. 100.
38. Bernard Lewis, op.cit., p. 111.
39. Eli Podeh, Op.Cit. p. 293.
40. Barry Rubin, Op.Cit, pp. 273-275. Passim.
41. Persian Translation, "The Center of the Universe" The Geopolitics of Iran, Graham E. Fuller Westview Press, 1991, p. 112.
42. Barry Rubin, Op.Cit, pp. 273-275. Passim.
43. Ibid, p. 5.
44. Hazem Saghia, in al-Hayat, February 28, 2001, Translation in Middle East Media Research Institute (Memri), No. 198, March 27, 2001.
45. Ann Tibbitts Schulze, Buying Security. Westview Press, 1989, p. 13.
46. Sohrab Sobhani, The Pragmatic Entente: Israeli-Iranian Relations; 1948-1988, London, Praeger, 1989, pp. 1-91 Passim.
47. Yaacov Shimoni and Levine Evyatar (Editors), Political Dictionary of The Middle East in The 20th Century, Quadrangle / The New York Times Book co. 1974, pp. 332-333.
48. Sohrab Sobhani, Op.Cit, pp. 1-5, Passim
49. Samuel Segev, The Iranian Triangle. The Untold Story of Israel's Role in The Iran-Contra Affairs, The Free Press, 1988, p. 31.
۵۰. ملکی، محمدرضا، «روابط راهبردی ایران و دولت یهود تا پیروزی انقلاب اسلامی»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۸، صص ۱۰۸۶-۱۰۸۵.
۵۱. فولر، گراهام، «قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران»، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۴۰.
52. Howard M. Sachar, Op. Cit, p. 950.
۵۳. فولر، گراهام، پیشین، صص ۱۴۴-۱۴۳.

54. Barry Rubin, Politics of The New Middle East, Meria, Issue No. 3, Sept 1997.
55. R. K. Ramazani, Revolutionary Iran, Challenge and Response in The Middle East, Baltimore: John Hopkins University Press, 1986, p. 154.
56. Ira Shransky, Policy Making in Israel, University of Pittsburg Press, 1997, p. 92.
57. Efraim Inbar, The Arab Israel Peace Process, A Realistic Assesment, Journal of International Affairs, March-May 2000, Vol. v. No. 1.
58. Shlomo Gazit, Israel The Palestinians, The Annals, Israel in Transition, Gabriel Ben-dor, Special Editor, Jan. 1998, p. 95.
59. Ibid, p. 93.
60. Eli Podeh, Op.Cit, p. 292.
61. Efraim Inbar, Op.Cit, p.
62. Barry Rubin, The Politics of The New Middle East, Op.Cit
63. Special Dispatch, 178 PA, Jan 16. 2001.
64. ملکی، محمد رضا، «اسرائیل و عمل‌گرایی فلسطینی»، فصلنامه سیاست خارجی، ویژه‌نامه انتفاضه، شماره ۱، صص ۱۱-۱۰.
65. Fahed Al-Fanek in Al-Rai, March 22, 2001 Translation in Memri, No. 203, April 5, 2001.
66. Fahmi Huwaidi in Al-Hayat Al-Jadida, May 16, 2001. Translation in Palestine Media Watch, Bulletin, May 17, 2001.
67. Gerald Steinberg, Deterrence and Middle East Stability: An Israeli Perspective, Security, Spring 1997.
68. Ibid.
69. Yair Evron, Israel's Nuclear Dilemma, Routledge London, 1949.
70. Nuclear Proliferation New, "Egypt Turns Up The Threat on Israeli Accession To The NPT, Issue No. 18, 17th February 1995, Citing Reuters New Reports, 1. February 2 February 1995.
71. Gerald Steinberg, Op.Cit.

72. Gerald Steinberg, The Middle East. Peace and The NPT Extension Decision, The Nonproliferation Review, Fall 1996, Vol. 4, No. 1, pp. 17-29.
73. Aluf Renn, "Barak: Nuclear Policy Has not and Will Not change", Haaretz 31, Dec. 1995, p. 102.
74. United States Information Agency Near East South Asia English Washington File, Tuesday, June 25, 1996, Transcript: State Department Briefing, Tuesday June 25, 1996, Briefing from Acting State Department Spokesman, Glyn Davies.
75. Shimon Peres, The New Middle East, 1993.
۷۶. اقبال، اسماعیل، «ایده خاورمیانه جدید، چالش میان اروپا و آسیا»، فصلنامه مصباح، سال پنجم، شماره ۲۰، صص ۹۰-۹۱.
۷۷. همان، ص ۹۷.
۷۸. کیهان، شماره مورخه ۱۳۷۷/۶/۳۱.
79. Nissim Rejwan, Op.Cit, p. 194.
80. Robert Freedman, Russian and Israel Relation, p. 65.
۸۱. افرایم سنیه، «اسرائیل پس از ۲۰۰۰»، ترجمه عبدالکریم جادری، تهران دوره عالی جنگ، دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳.
۸۲. افرایم سنیه، همان.
۸۳. جامسکی، نوام، «ایران مشکل همیشگی»، روزنامه بهار، ۱۳۸۱/۱۰/۱۲.
۸۴. مهتدی، محمدعلی، «نقش خاورمیانه عربی در آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دوم، شماره ۴، بهار ۱۳۷۳، ص ۴۰۳.
۸۵. افرایم سنیه، همان، ص ۱۸.
۸۶. کیهان هوایی، شماره ۱۱۵۲، مورخه ۱۳۷۴/۷/۲۲، ص ۳.
۸۷. بهجت، جودت، «ایران و اسرائیل، معارضه یا تنش زدایی»، ترجمه مرتضی بحرانی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۱۸.
۸۸. ملکی، محمدرضا، «ترندهای اسرائیل برای نفوذ در آسیای مرکزی و قفقاز»، روزنامه جامعه، شماره مورخه ۱۳۷۷/۲/۲۳.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی